



## حزب وابستگان

سابقه فعالیت احزاب جدید در ایران به تحولات عصر مشروطه باز می‌گردد. ورود مقوله حزب در صحنه سیاسی کشورمان با توجه به نقش آفرینی منفی احزاب در تحولات سیاسی این سرزمین، چندان مورد استقبال عمومی قرار نگرفت. فضای سیاسی عصر مشروطه و تلاش قدرت‌های بزرگ خارجی برای نفوذ در جامعه ایرانی باعث شد اولین احزاب شکل گرفته و شروع به فعالیت نمایند که از جمله آنها می‌توان فرقه اجتماعیون - عامیون را نام برد که در تبارنامه سیاسی کلان خویش، به حزب سوسیال دموکرات روسیه می‌رسید.

شاخه قفقازی حزب سوسیال دموکرات به نام همت که در سال‌های نهضت مشروطه از میان ایرانیان مقیم در قفقاز عضوگیری می‌کرد، به نحو موثری در وقایع ایران حضور یافت و زمینه‌های تاسیس حزب عدالت را در گیلان فراهم آورد. در ادامه فعالیت این حزب، حزب کمونیست ایران در ۱۲۹۹ شمسی تاسیس شد که البته نتوانست فعالیت چشمگیری داشته باشد.

ترویج مرام کمونیستی بعدها توسط گروه ۵۳ نفره به رهبری دکتر تقی‌ارانی تعقیب شد، اما دستگاه امنیتی رضاخان جلگلی آنان را دستگیر ساخت و بدین ترتیب پرونده فعالیت‌های کمونیستی در ایران بسته شد.

اشغال ایران توسط قوای متفقین و سقوط رضاخان از اریکه سلطنت، مجال تازه‌ای برای فعالیت احزاب از جمله احزاب کمونیستی فراهم آورد و حزب توده ایران در ۱۳۳۰ با حمایت مستقیم شوروی تاسیس شد.

با آشکار شدن دست پنهان شوروی در تجهیز حزب توده و نیز آشکار شدن تمایلات کمونیستی آن، جامعه ایرانی و برخی از اعضای مستقل حزب در برابر آن موضع‌گیری و اعلام انزجار نمودند. بعدها آشکار شد علاوه بر شوروی، انگلیسی‌ها هم در حزب توده نفوذ داشته و عنداللزوم از عوامل خود که آگاهان سیاسی آنها را «توده نفتی» لقب داده بودند برای ایجاد آشوب‌های سیاسی استفاده می‌کردند.

راهپیمایی‌های حزب توده تحت حمایت نیروهای اشغالگر روسی در تهران و مشارکت چندش‌آور آنان در طرح تجزیه آذربایجان و تلاش گسترده برای گرفتن امتیازنامه نفت شمال برای روس‌ها در کنار مخالفت‌های آنان با ملی‌سازی صنعت نفت، انزجار عمومی را نسبت به این حزب وابسته تشدید کرد. توافقات غیررسمی امریکا و شوروی در خصوص مناطق نفوذ که تنش حاکم بین آنها را تخفیف می‌داد، بر کنش حزب توده - که از کرم‌لین دستور می‌گرفت - تاثیر عمیقی گذاشت و حزب را به سوی فعالیت‌های فکری سوق داد.

در خلال این سال‌ها رهبران حزب در شوروی اروپای شرقی اقامت داشتند و با پیروزی انقلاب اسلامی، به ایران بازگشته فعالیت‌های سیاسی خود را تحت حمایت شوروی بار دیگر آغاز کردند و در کنار سایر گروهکها، به مقابله با انقلاب اسلامی پرداختند.

حزب، علاوه بر فعالیت‌های سیاسی آشکار با راه‌انداختن یک شبکه جاسوسی مرتبط با شوروی، اطلاعات مهم کشور - به ویژه اطلاعات مربوط به رزمندگان اسلام و جنگ تحمیلی - را در اختیار کاگب (سرویس اطلاعاتی شوروی سابق) قرار می‌داد.

کشف شبکه جاسوسی حزب در ۱۷ بهمن ۱۳۶۱ و اعتراف اعضای آن به ارتباط با سفارت شوروی، منجر به انحلال حزب در ۱۳۶۲ و اخراج دیپلمات‌های شوروی از ایران شد.

مرور کارنامه حزب توده - که این شماره از ایام اختصاص بدان دارد - ما را با فعالیت کسانی آشنا می‌کند که به قول ظریفی: «چهل سال نه خود زندگی کردند و نه گذاشتند ما [ملت ایران] زندگی کنیم» زیرا آنها با پشت کردن به فرهنگ و هویت ملی و دینی خود و وابستگی به بیگانگان سعی داشتند ایران را در زمره اقمار رژیم کمونیستی شوروی در آورند.

www.ayam@jamejamonline.ir شماره ۳۶  
۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۷ صفحه ۱۶

شاپاره: ISSN 1735-3785  
کلید عنوان: Ayyām (Tihrān)

### ● برگی از کارنامه سیاه حزب توده

طلیعه / ۲

### ● حزب توده... آلت دست روسها بود

گفتگو با شاپور والی پور / ۴

### ● انشعابی

نقش‌ها / ۶

### ● ده روز بعد کجا بودید؟

عکاس باشی / ۸

### ● جوان بودیم و عضو آن حزب...

پرسه / ۱۰

### ● از... استالین متابعت کنید!

نهبانخانه / ۱۲

### ● خاطرات نورالدین کیانوری

کتابخانه تخصصی / ۱۴

### ● تاجگذاری دیکتاتور

یادمان / ۱۵

### ● فقط دیوانگان...

ایستگاه آخر / ۱۶





کیاعلی کیا / با مقدمه علی ابوالحسنی (منذر)

یکی از وجوه شاخص حزب توده، وابستگی و حرف شنوی بدون قید و شرطش از دولت شوروی و سازمان جاسوسی آن (کا.گ.ب) بود. در تمام سال‌های دهه‌های ۲۰ تا ۶۰ رهبران و کارگردانان حزب، در مجموع، در راستای تأمین منافع و خواست‌های نامشروع دولت شوروی در ایران گام برمی‌داشتند. به دنبال کودتای ۲۸ مرداد و خروج سران حزب از ایران، روند وابستگی و خدمت آنان به ارباب شمالی شدت یافت و این داستان تاسف‌بار تا پس از پیروزی انقلاب اسلامی و پایان حیات حزب تداوم یافت. مقاله حاضر که به قلم یک شاهد عینی و ناظر بیطرف - مرحوم کیاعلی کیا - نگارش یافته، بخشی از یک نوشته بلند است که به دلیل محدودیت جا به ناچار فقط قسمتی از آن را که مربوط به کارنامه سیاه حزب توده در مقطع اشغال کشورمان در جنگ جهانی دوم و داستان امتیاز نفت شمال و سفر کافتارادزه به ایران است، برگزیده‌ایم.

مرحوم حاج کیاعلی کیا (۱۳۰۲-۱۳۶۷) از سیاسیون پرتلاش و ثابت‌قدم، و از روزنامه‌نگاران مبارز و استوار سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ (عمدتاً دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰) است که در طول عمر پرتلاطم خویش، بارها به زندان افتاد و یا رنج تبعید را به جان خرید. از جمله اقدامات وی، به تحصن او و جمعی از روزنامه‌نگاران (همچون شمس قنات‌آبادی و ابراهیم کریم‌آبادی) در مجلس ۱۶ می‌توان اشاره کرد که با عنوان اعتراض به دستگیری دکتر سیدحسین فاطمی توسط دولت رزم‌آرا و لزوم اصلاح قانون مطبوعات آغاز شد و به اعتصاب غذای چندروزه و طرح شعار ملی شدن نفت انجامید. کیا در طول جنبش ملی کردن صنعت نفت، در صف کوشندگان راه آزادی و استقلال ایران قرار داشت و در روز بیست‌وپنجم مردادماه سال ۱۳۳۲، ناظم میتینگ سیاسی باشکوهی بود که در میدان بهارستان علیه شاه و حامیان خارجی او برگزار شد. وی پس از کودتا نیز درحالی که خطر شدید جان او را تهدید می‌کرد، به‌طور مرتب در مطبوعات روز با نام‌های گوناگون علیه فرماندار نظامی وقت، سرتیپ فرهاد دادستان - و به قول خودش: «جان‌ستان»! - مقاله می‌نوشت، چنان‌که کاربرد واژه جان‌ستان راجع به فرماندار نظامی در مقالات جراید، اسم رمز کیا نزد دادستان محسوب می‌شد، و کیا بر سر این مبارزه سختی‌ها و دربه‌دوری‌های بسیار کشید. او از دوستان و دست‌پروردگان آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی (مشهور به مرد دین و سیاست) محسوب می‌شد که تا آخر عمر نیز در این راه پایدار ماند و حتی در خانه لنگرانی، و سر بر زانوی ایشان، درگذشت. گفتنی است، کیا نخست عضو حزب توده و از هواداران بلکه نظریه‌پردازان کمونیسم بود، اما پس از آشنایی با آیت‌الله لنگرانی، از آن مسلک دست شست و نفس گرم و منطق استوار لنگرانی، وی را به دامن فرهنگ کهن اسلامی ایران (تشیع) بازگرداند و از او شیعه‌ای مخلص، وطن‌دوست و عدالتخواه ساخت.

اواخر دهه ۱۳۳۰ ش. کیا در باغ مرحوم لنگرانی در کرج - که محل تجمع مبارزان و تردد امام خمینی (ره) بود - با مرحوم امام از نزدیک آشنا شد و سخت شیفته خصایص و فضایل ویژه ایشان (دانش، شجاعت، حریت، درایت، ظلم‌ستیزی و...) گردید. وی از شروع نهضت اسلامی در اوایل دهه ۱۳۴۰ ش. همراه لنگرانی به حمایت از آن جنبش ضداستبدادی - ضداستعماری پرداخت و تا پایان عمر (به شهادت مقالاتی که پس از پیروزی انقلاب در مجله کوثر نوشته است) در راه این عشق و علاقه استوار ماند؛ از جمله، در کوران

## برگی از کارنامه سیاه حزب توده



نورالدین کیانوری (دیف اول نفر وسطا) در میان جمعی از اعضای کمیته مرکزی حزب توده

اعزام دارد در حدود ده نفر نیز بودند که واقعا از طرف ملت و با کوشش بی‌دریغ مردم انتخاب شده و به مجلس دوره چهاردهم راه یافته بودند که از میرزین آنان، مرحوم دکتر محمد مصدق بود.

تاریخ مبارزات نمایندگان واقعی ملت ایران در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی، آنچنان هیجان‌انگیز و پرشکوه است که به‌راستی می‌توان چندین جلد کتاب قطور تحریر و تنظیم نمود که فعلا مقصود نویسند، بحث در رویدادهای آن زمان نیست، فقط به‌طور اختصار برای نمایاندن نقش حزب کمونیست توده در حوادث سی‌وهفت‌سال اخیر [تاریخ نگارش مقاله در سال ۱۳۵۸] ایران - تاآنجا که مورد نیاز است - اشاراتی به حوادث تاریخی آن زمان خواهیم کرد.

قسمتی از اوقات نمایندگان دوره چهاردهم مجلس، صرف بیان حوادث دوره دیکتاتوری رضاخان و سپس تسویه‌حساب‌های شخصی شد و بر این آتش نیز عمداً از طرف جناح‌های چپ و راست مجلس دامن زده می‌شد تا ملت ایران از آنچه در نتیجه تجاوز قوای روس و انگلیس در ایران می‌گذشت، بی‌خبر و غافل بماند؛ که از جمله حوادث خونین: قیام افسران عضو حزب توده در ایالت خراسان و خلع سلاح پادگان ترکمن صحرا و بعد کشتار مردم قادیانکلا در حومه شهرستان شاهی و غیره را می‌توان نام برد که در صورت لزوم، به تفصیل، شرح آن به نظر خوانندگان محترم خواهد رسید. ولی متجاوزین روس و انگلیس، همین‌که جایگیر و پایگیر شدند، با وجود اعلامیه کنفرانس تهران که به‌موجب آن، سه دولت متفق، استقلال ایران را تضمین کرده و به‌اصطلاح متعهد شده بودند پس از پایان جنگ، طی شش‌ماه خاک ایران را تخلیه کنند، باین‌که جنگ در حال پایان بود، هریک به وسیله ایادی داخلی خود می‌خواستند برای دوران پس از جنگ نیز در ایران صاحب‌نظر بوده و به‌هرطریق، منافع خود را هرچه‌بیشتر در ایران تأمین و تحکیم و تثبیت نمایند!

### آمدن کافتارادزه و غوغای نفت شمال

دولت ایالات‌متحده آمریکا به‌طور مخفی با دولت محمداساعد مراغه‌ای برای گرفتن امتیاز نفت وارد مذاکره و گفتگو شد. هنوز چندروزی از آن گفتگوهای دوازده‌روزه نگذشته بود که کافتارادزه، معاون کمیساریای خارجه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، به‌طور ناگهانی وارد ایران شد و از دولت ساعد تقاضای دریافت امتیاز نفت شمال را نمود و از همین تاریخ بود که به‌طور کامل برگ‌ها رو شد و عوامل اجانب ناچار شدند علناً نقاب از چهره کریه خود برگیرند!

به‌دنبال ورود کافتارادزه، حزب کمونیست توده دومنستراسیون عظیمی در زیر سرنیزه ارتش سرخ و به حمایت از تقاضای دولت شوروی به راه انداخت و دکتر رادمنش، نماینده فرانسوی حزب توده، چه در مجلس و چه در میدان بهارستان، مردم و دولت ایران را از درگیری و مخالفت با غول به‌اصطلاح سوسیالیستی شوروی برحذر [می‌داشت]! ولی اقدام بموقع و جسورانه مرحوم دکتر محمد مصدق، این نقشه خائنه را نقش بر آب کرد و با تصویب شدن «منع مذاکره در مورد نفت»، آن توطئه ایران برپا نماند، خنثی [گردید] و از بین رفت.

ضمناً بیان این نکته نیز لازم است که قبل از دومنستراسیون حزب توده، ابتدا در تاریخ سه‌شنبه دوم آبان ۱۳۳۳ (بیست‌وچهارم اکتبر ۱۹۴۴) آقای کافتارادزه در باغ سفارت شوروی یک جلسه مطبوعاتی تشکیل داد که قسمتی از آن مصاحبه از صفحه ۱۶۲ و ۱۶۳ کتاب «هوازنه منفی» نوشته حسین کی‌استوان نقل شده است. کافتارادزه در آن جلسه گفت: «دولت اتحاد جماهیر شوروی در نظر دارد امتیاز نواحی آذربایجان و گیلان و مازندران و قسمتی از ناحیه سمنان و چند ناحیه از خراسان شمالی و شمال قوچان را تحصیل نماید.» وی پس از بیان فواید اقتصادی امتیاز مورد بحث برای دولت و ملت ایران، به سخنان خود ادامه داد و گفت: «ولی چنان‌که معلوم است، [دولت ایران] تصمیمی مبنی براین‌که مطالعه واگذاری امتیاز را به دولت شوروی تا پایان جنگ موکول سازد، اتخاذ نموده که در حقیقت رد پیشنهاد می‌باشد.» [اینجانب باید صراحتاً و به‌طور آشکار

رهبری سلیمان محسن اسکندری (سلیمان میرزای معروف) که یک رجل سیاسی و دارای تمایلات مذهبی بود، [حزب توده ایران] را تشکیل دادند. باید این نکته نیز ذکر شود که بقایای ۵۳ نفر، در ابتدای کار، از این جهت مرحوم سلیمان میرزا را به رهبری انتخاب کردند که روی افکار و تمایلات ضددینی خود سرپوشی گذاشته باشند. این انتخاب از روی اعتقاد نبود، بلکه ناشی از مصلحت سیاسی روز بود. چنان‌که بعدها دیدیم تا سلیمان میرزا زنده بود، حزب توده تقریباً در ایران آبرو و اعتبار داشت؛ زیرا مرحوم سلیمان میرزا علناً در کلوب حزب توده نماز می‌خواند و حتی شعار مولا علی‌علیه‌السلام (کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً) را با خطی بسیار درشت نوشته و به دیوار کلوب نصب کرده بود. پس از مرگ سلیمان میرزا بود که کارگردانان حزب توده، نقاب از چهره کریه خود برگرفتند و هیچ فراموش نمی‌شود که پس از درگذشت آن مرحوم، احسان طبری، تئوریسین حزب توده، گفت: «از دست این پیر خرفت راحت شدیم!»

به موازات تاسیس و تشکیل حزب کمونیست توده، که پیرو تز انترناسیونال سوسیالیسم بود، انگلیسی‌ها نیز با اعزام سیدضیاءالدین طباطبائی (عامل کودتای ۱۲۹۹ ش.) از فلسطین به ایران، برای خود پایگاهی درست کردند و ابتدا به نام «حزب وطن» و سپس با همکاری مظفر فیروز، پسر نصرت‌الدوله فیروز (عضو کابینه قرارداد ۱۹۱۹)، نام آن را به «حزب حلقه» تغییر دادند و عقابت به نام «حزب اراده ملی» فعالیت مخرب و ضدملی خود را آغاز کردند.

**مجلس چهاردهم و آرایش قوای چپ و راست**  
در کشاکش حوادث هولناک آن زمان، عمر مجلس دوره سیزدهم که ساخته و پرداخته دوران دیکتاتوری رضاخان بود، به پایان رسید و انتخابات دوره چهاردهم در یک محیط فوق‌العاده تاریک برگزار گردید.

ترکیب مجلس دوره چهاردهم، حکایت از پیروزی جناح راست - یعنی آمریکا و انگلیس - می‌کرد، ولی جناح چپ نیز با کمک ارتش سرخ موفق شد از ایالات شمالی ایران، نه نفر را به‌عنوان نماینده ملت به مجلس موصوف

انقلاب اسلامی (یعنی پاییز ۱۳۵۷ که امام در نوفل لوشاتو اقامت داشت) از سوی لنگرانی مسوولیت یافت به پاریس رفته و با ارائه برخی شواهد ملموس، رهبر فقید انقلاب را در جریان پاره‌ای از مسائل حساس روز - نظیر خطر ستون پنجم کشور سعودی در ایران و نیز احتمال تکرار فاجعه مشروطیت در انقلاب - قرار دهد. (البته کیا نیز همچون بسیاری از اندیشمندان و دلسوزان ایران و اسلام، از برخی ضعف مدیریت‌ها و سوسپالیست‌های پس از پیروزی انقلاب رنج می‌برد و مشفقانه به‌هشش تذکر می‌داد.) مرحوم کیا مجموعه ارزشمندی از اسناد، تصاویر و دستخط‌های منتشر نشده تاریخی در اختیار داشت که در حال حاضر از سرنوشت آنها اطلاعی در دست نیست. دستخط دکتر مصدق در آغاز آلبوم کیا را در صفحه روبه‌رو مشاهده می‌کنید.

آنچه در زیر می‌خوانید، بخشی از مقاله خواندنی مرحوم کیا در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی است که در آن به مواضع زینبار حزب توده در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ می‌پردازد و گذشته از ارج تاریخی آن، نموداری از قلم روان و جذاب او است. هدف وی از نگارش این مطالب، آگاه‌ساختن نسل انقلابی و جوان آن روز ایران به پیشینه مطامع و مظالم سوسیال‌امپریالیسم و احزاب وابسته به آن در ایران، و ایستادگی در برابر دسایس و آشوب‌هایی بوده است که این احزاب و حامیانشان، در بدو جمهوری اسلامی، به‌طور پیاپی در گوشه و کنار میهن اسلامی برپا می‌ساختند.

تیرهای درون مقاله در متن اصلی وجود ندارند و از سوی اینجانب (ابوالحسنی) برای راحتی خوانندگان، با لحاظ تفکیک موضوع، گذاشته شده‌اند.

### خروج رضاخان و جولان احزاب

در بیست‌وپنجم شهریور ۱۳۲۰ رضاخان رفت و در اواخر همان سال و یا اوایل سال بعد بود که فرمان عفو عمومی صادر شد و به‌دنبال همین فرمان بود که عده زیادی از زندانیان، و از جمله همکاران کمونیست دکتر ارانی که به «پنجاه‌وسه‌نفر» معروف بودند، از زندان آزاد شدند. همین‌ها بودند که پس از استخلاص از زندان، به



موافقت نمی‌کند و از اولین روزی که من وارد مجلس شدم، با قرارداد مالی و هر عملیاتی که دولت‌های بعد از شهریور، از نظر توازن مثبت نموده بودند، مخالفت کردم و اعمال خائنانه آنها را به جامعه آشکار نمودم» «اگر از نظر توازن مثبت هرچه دول مجاور می‌خواهند، [دولت ما به آنها] بدهد، پرواضح است که دول مجاور بسیار خوشوقت می‌شوند و دولت‌های خائن هم خوشوقتی آنها را برای خود سرمایه بزرگی قرار می‌دهند و آن را به رخ ملت می‌کشند، ولی ملت می‌داند که با این رویه، طولی نخواهد کشید که هرچه دارد از دست می‌دهد.» «هیچ کس نمی‌تواند قضاوت ملت ایران را انکار کند. ملت ایران به دولت‌هایی که به کشور خیانت نموده‌اند، به چشم بد می‌نگرد و هروقت بتواند خائنین را به چوبه دار می‌زند.»

نطق مهم و مفصل دکتر مصدق که قسمتی از آن نقل شد، در محافل ملی مورد استقبال [واقع گردید] و با [چنان] حسن قبول عمومی روبه‌رو شد که بعد از دوران خفقان رضاخان هیچ کس نظیر آن را به‌خاطر نمی‌آورد. عاقبت، این موج پرخروش ملی بالا گرفت، تا این که بالاخره به تقدیم طرح تحریم امتیاز نفت به مجلس شورای ملی منتهی [گردید] و [طرح مذکور] به تصویب رسید و اقدام بموقع و جسورانه دکتر مصدق آن نقشه خائنه و ایران فتنان را که آتش‌بیار آن، حزب کمونیست توده بود، نقش بر آب ساخت.

**کمیسون سه‌جانبه روس، انگلیس و آمریکا**

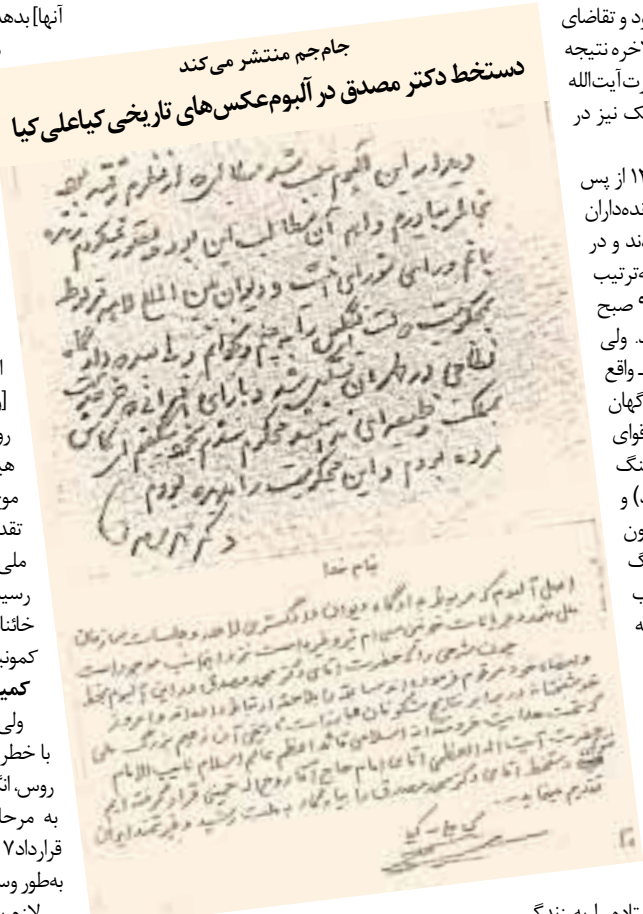
ولی هنوز چندی نگذشته بود که ملت مظلوم ایران با خطر مهیب‌تری [تشکیل کمیسون سه‌جانبه میان روس، انگلیس و آمریکا] روبه‌رو شد که اگر آن نقشه شوم به مرحله اجرا می‌رسید، به‌صراحت باید گفت که قرارداد ۱۹۰۷ (تجزیه ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس) به‌طور وسیع‌تری عملاً در ایران پیاده می‌شد...

لازم به یادآوری است که پس از شکست مذاکرات کافتارادزه و انجام دمنستراسیون حزب کمونیست توده، کابینه ساعد سقوط کرد و نخستین کابینه حکیم‌الملک تشکیل و معرفی شد؛ ولی چون نتوانست رای اعتماد بگیرد، سقوط [کرد]. موضوع انجمن سه‌جانبه نیز که قبلاً از نظر خوانندگان محترم گذشت در کابینه دوم حکیم‌الملک اتفاق افتاد ولی تذکر یک موضوع خیلی مهم را در این فصل عظیم تاریخ ایران، واجب عینی تشخیص داده و لازم است یادآور شوم که از حوادث دردناک اما زودگذر این ایام [مقصود، سالهای نخست پیروزی انقلاب اسلامی است] ناراحت نباشید. در سوم شهریور ۱۳۲۰ ابتدا نیروهای اشغالگر روس و انگلیس و بعد آمریکا سرزمین وطن ما را اشغال کردند و به همراه سربازان خود قحطی و تیفوس وارد نمودند، مزارع و کشتزارهای ما را آتش زدند، فحشا و بی‌عفتی را رواج دادند. عوامل خارجی در آذربایجان و کردستان و مازندران علم طغیان برافراشتند. اما اسلام و خدای اسلام، پیروان امام جعفرصادق (ع) را از تمام آن ممالک، با وجود آن همه مهابت، نجات داد. پس همه‌باهم به ضدانقلاب باید بگوییم: «ای مگس، عرصه سیمرغ نه جولانگه توست - عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری!»

**پی‌نوشت‌ها:**

۱. برای شرح ماجرا رک: سیری در نهضت ملی شدن نفت؛ خاطرات شمس قنات‌آبادی، صص ۱۷۴، ۲۰۰، تصویر مرحوم کیا در همه عکسهایی که از تحصن یادشده در کتاب مزبور آمده وجود دارد، ولی در زیرنویس آنها به نام وی اشاره نشده است. برای نمونه عکس شماره ۳۱ (در ص ۱۸۳) که متحصنین را با سردار فاخر حکمت نشان می‌دهد، چهره مصمم جوانی که در منتهی‌الیه سمت راست در کنار دکتر شروین ایستاده و آرم «صنعت نفت باید ملی شود» بر سینه دارد، از آن کیاست.
۲. برای شرح آن دیدار از زبان خود کیا رک: مقاله «رفقا، تماشاگر بودند نه انقلابی»، مندرج در: مجله کوثر، شماره ۱ (بهار ۱۳۵۸، ش.صص ۱۰-۸)

سربازان و مامورین انتظامی را مخاطب قرار داده و با فریاد، فرمان داد و گفت: به فرمان من، متفرق شوید و راه را برای نمایش‌دهندگان و سربازان ارتش سرخ باز کنید! این مانور بموقع و غیرمترقبه سرهنگ سیاسی، در آن ساعت سرنوشت‌ساز، آنچنان موثر واقع شد که به‌راستی می‌توان



اعضای کمیته مرکزی برگشت. هنوز دقایقی نگذشته بود که کامبخش آمد و با لحن توأم با کینه‌توزی و با خشونت آشکار گفت: برو آقا، به آقای لنگرانی بگو: عزیزم، ما کوشش می‌کنیم که مردم را از دست خرافات فئاتیک‌ها نجات دهیم. حالا عجیب است که شما پیشنهاد می‌کنید که جمعیت به مسجد شاه برود و تقاضای الغای قرارداد نفت جنوب را بنماید! بالاخره نتیجه گفتگو را به‌وسیله تلفن به عرض حضرت‌آیت‌الله لنگرانی رساندم و آن شب تیره و تاریک نیز در (جوی) پر از بیم و هراس سپری شد.

هنوز آفتاب روز پنجم آبان ماه ۱۳۲۳ از پس کوه البرز سرنکشیده بود که شب‌زنده‌داران مهاجر در خیابان فردوسی موج می‌زدند و در ساعت هشت صبح، ستون عظیمی به‌ترتیب پشت‌سرهم قرار گرفتند و در ساعت ۹ صبح فرمان حرکت و راهپیمایی صادر شد. ولی هنوز جمعیت به مقابل سینما مایاک - واقع در خیابان اسلامبول - نرسیده بود که ناگهان یک گردان سرباز، به اتفاق چند واحد از قوای شهربانی تحت فرماندهی سرهنگ حجازی (ارتشبدی که خودکشی کرد) و سرهنگ سیاسی، جلوی ستون نمایش‌دهندگان را سد نمودند. سرهنگ حجازی، نمایندگان فراکسیون حزب توده را که در ابتدای ستون قرار گرفته بودند، مخاطب ساخته و اظهار کرد: جمعیت باید متفرق شوند! ولی دکتر فریدون کشاورز، عضو فراکسیون پارلمانی حزب کمونیست توده [در مجلس چهاردهم] پی‌درپی نعره می‌کشید و می‌گفت: موقعی شما می‌توانید ستون را متفرق کنید که از روی جنازه‌های ما عبور کنید و بعد

اضافه نموده و فریاد زد: ما مرگ ایستاده را به زندگی ننگین ترجیح می‌دهیم! تقی فداکار، عضو دیگر فراکسیون توده، در بین همه‌همه و جنجال کم‌سابقه آن روز، درحالی که پیوسته نعره می‌کشید، خود را به ابتدای ستون تظاهرکنندگان رسانید و به‌طور ناگهانی با مشت به سینه سرهنگ حجازی کوبید و با لہجه غلیظ اصفهانی گفت: سرهنگ رد میشی یا ردت کنم؟! در این موقع، گردان سرباز و واحدهای پلیس، مشغول فشنگ‌گذاری بودند که از انتهای ستون، نیروهای ارتش سرخ درحالی که هریک مسلسل به‌دست داشتند و سوار کامیون‌های نظامی بودند، از سمت چپ خیابان اسلامبول به مقابل سینما مایاک نزدیک شدند و با اسلحه و به‌طور آشکار سربازان و مامورین انتظامی ایران را مورد تهدید قرار دادند! در این لحظات پرخوف و هراس، که معلوم بود تهران آستان حوادث فوق‌العاده خطرناکی است، سرهنگ سیاسی که تا آن ساعت خونسرد ایستاده و تقریباً رل یک ناظر را بازی می‌کرد، وارد صحنه شد و با سرعت غریبی



سیدالسلطان بیات (راست) در حال مذاکره با دکتر مصدق

اظهار نمایم که تصمیم فوق در محافل شوروی کاملاً به‌طور منفی تلقی گردیده است. افکار عمومی شوروی بر این عقیده است که دولت جناب آقای ساعد به‌وسیله اتخاذ چنین رویه‌ای در باب دولت شوروی، در راه تیرگی مناسبات بین دو کشور قرار گرفته است.» در پایان مصاحبه، آقای کافتارادزه مانند یک طلبکار با لحن تهدیدآمیزی می‌گوید: «دولت جناب آقای ساعد، به‌نفع تصمیم اتخاذی خود، هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای نیآورده و دولت مزبور چه دلایلی را می‌تواند برای ثابت‌نمودن صحت نظریه خود بیاورد؟»

به‌دنبال این مصاحبه بود که حزب کمونیست توده با استفاده از تمام امکانات حمل‌ونقل مانند قطار و اتوبوس و غیره از مناطق اشغالی قوای شوروی، به‌سرعت خود را برای انجام یک سلسله تظاهرات دامن‌دار له تقاضای شوروی و علیه دولت ایران آماده کرد. به‌طوری‌که همه پیش‌بینی می‌کردند در آینده حوادث خونینی در تهران واقع خواهد شد. چون حزب کمونیست توده در نهایت شدت و در کمال‌صراحت از تقاضای استعماری دولت شوروی حمایت [می‌کرد] و دولت ایران را پیوسته به‌شروع انقلاب تهدید می‌نمود و به‌ر تقدیر مذاکرات سیاسی نیز بین مقامات دولتی ایران و شوروی به مرحله بن‌بست و خطرناکی رسیده بود. هرلحظه بیم آن می‌رفت که قشون اشغالگر ارتش سرخ، تهران را نیز اشغال و دولت را ساقط نماید!

**کودتای نافرجام حزب توده در آبان ۱۳۲۳**

در یک چنین وضع هولناکی بود که ناگهان در شهر شایع شد حزب کمونیست توده به‌منظور تأمین تقاضای شوروی در مورد نفت شمال، در تهران دست به کودتا خواهد زد. انتشار این خبر، سخت موجب اضطراب و نگرانی عمومی شد؛ زیرا نقل و انتقال توده‌ای‌ها، با‌صراحت نشان می‌داد که مقدمات یک تشنج و انقلاب [درحال فراهم شدن است] و [آنها] در نهایت با‌استفاده از حضور نیروهای ارتش سرخ در اطراف تهران، در تدارک یک کودتای کمونیستی در تهران هستند. قطار راه‌آهن شمال مرتباً از مناطق مازندران، کارگران منطقه اشغالی شوروی را در ایستگاه راه‌آهن تهران پیاده می‌کرد.

براستی شب پنجم آبان ۱۳۲۳ شب هولناک و ترس‌آوری بود و بیش از همه نمایندگان آذربایجان نگران حوادث روز پنجم آبان مورد بحث بودند. در منزل علامه مجاهد و سیاستمدار اندیشمند، حضرت‌آیت‌الله آقای شیخ‌حسین لنگرانی، نماینده دوره چهاردهم مجلس شورای ملی، جوش‌وخروش عجیبی به‌نظر می‌رسید. از شب پاسی گذشته بود که ناگهان آیت‌الله لنگرانی - که معروف به مرد دین و سیاست بود - وارد اتاق عمومی شده و بلافاصله درحالی که مثل باران اشک می‌ریخت، نویسنده را مخاطب قرار داده و گفت: آقا عزیزم، چرا نشسته‌ای؟! برخیز، برو به این موالید تازه‌به‌دوران‌رسیده آزادی از قول من بگو که فلائی می‌گوید: فردا به جای تظاهر در مورد نفت شمال، جمعیت را به مسجد شاه (امام‌خمینی فعلی) ببرید و از دولت تقاضای الغای قرارداد ظالمانه و تحمیلی نفت جنوب را بنمایید و بعد با تاکید فرمودند: پاشو، زود برو، وقت می‌گذرد!

در کلوب حزب توده، واقع در خیابان فردوسی، جمعیتی که به‌وسیله قطار راه‌آهن پیوسته از مازندران و آذربایجان وارد می‌شدند، موج می‌زد. کمیسون تشکیلات، مرتب برای دمنستراسیون (فردا پنجم آبان ۱۳۲۳) دستور صادر می‌کرد و فراکسیون پارلمانی به اتفاق اعضای کمیته مرکزی حزب توده، در اتاق فوقانی مشرف به خیابان فردوسی از ساعت چهار بعدازظهر جلسه فوق‌العاده تشکیل داده بودند و هیچ کس را نمی‌گذاشتند به اتاق مذکور نزدیک شود. شمیده، عضو کمیسون انتظامات، به‌اتفاق شیدفر سخت مراقب اتاق بودند، به‌طوری‌که به‌هیچ‌ترتیب کسی نمی‌توانست حتی به حریم اتاق نامبرده نزدیک شود. عاقبت پس از چند ساعت معطلی، کامبخش باعجله از جلسه خارج شد و نویسنده نیز ناگزیر به‌سرعت خود را به کامبخش رسانیده و پیام آقای لنگرانی را به ایشان ابلاغ نمودم. او برو درهم کشید و با خشونت گفت: چند دقیقه صبر کن، تا جواب دهم و سپس به جلسه مشترک فراکسیون پارلمانی و



## گفت و گو: مرتضی رسولی پور

آقای شاپور والی پور از عناصر حزب توده و مسئول حزب در دو شهر یزد و اصفهان در سال‌های منتهی به کودتای ۱۳۳۲ بوده که با مشاهده فساد، جنایت و خیانت‌های حاکم بر حزب، از آن جدا شد. از آنجا که او از نزدیک و بی‌واسطه شاهد وقایع عجیبی در حزب بوده که بعضاً بسیار تکان‌دهنده و عبرت‌آموز است، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران در زمان حیات وی گفتگویی را با او ترتیب داد که گزیده آن را می‌خوانید:

## چگونه به حزب توده کشیده شدید؟

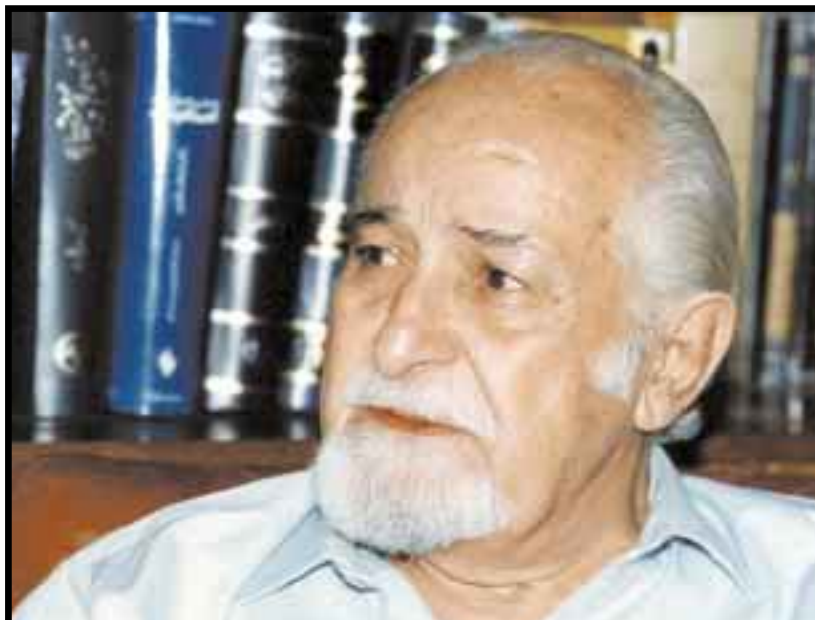
یادم هست که سال ۱۳۱۸ یا ۱۳۱۹ بود، یک شب بعضی از دوستان قدیمی پدرم که پنج، شش نفر بودند و در انقلاب مشروطه شرکت کرده بودند منزل ما جمع بودند. یکی از آنها دستش به واسطه اصابت گلوله شکسته بود و تا پایان عمر مانند یک تکه چوب به بدنش آویزان بود، دیگری گلوله به فوزک پایش خورده بود و تا آخر عمر عصا زیر بغلش بود و یکی دیگر از آنها گلوله به پهلویش خورده بود به طوری که همیشه جای گلوله چرک می‌کرد و در زمستان حتی نمی‌توانست خودش را به شهر برساند و جای زخم را درمان کند. آنها می‌نالیدند که ما جوانی مان را صرف انقلاب مشروطه کردیم به امید آن که امنیت و قانون حاکم شود. در این زمان رضاشاه دستور داده بود که خان‌های بختیاری باید املاک خود را به دولت بفروشند یا مبادله کنند تا دولت در جایی دیگر به آنها زمین بدهد و به این ترتیب پایگاه ایلی را از دستشان بگیرد. این موضوع بهانه به دست حکومت شهرکرد داده بود که در منطقه چهارمحال سراغ یک مشت خرده‌مالک برونند و آنها را غارت کنند. من که در آن زمان نوجوانی پانزده، شانزده ساله بودم و مشاهده می‌کردم به جای امنیت و حکومت قانون چه مصیبتی نصیب این گونه افراد شده باشد تحت تاثیر قرار گرفتم.

خوب است بدانید در آن زمان هیچ کس بدون اجازه نظمیه حق مسافرت نداشت، بدون اجازه شهرداری حق داشتن رادیو نداشت. تا آنجا که خاطر من هست شما حتی نمی‌توانستید یک پاکت داخل صندوق پست بیندازید چراکه آنجا یک پاسبان ایستاده بود و از شما شناسنامه طلب می‌کرد تا مشخصات شما را با نوشته روی پاکت تطبیق بدهد. موقع انتخابات مجلس، من خودم شاهد بودم پاسبان‌ها دور مردم حلقه می‌زدند و به زور آنها را وامی‌داشتند به افرادی خاص رای دهند. روی هم رفته محیط خفقان‌آوری بود و مردم کمترین آزادی نداشتند.

در همین زمان یکی از آشنایان ما که به تهران آمده بود و قرار بود بعد از یک ماه به اصفهان برگردد مدت ۳ ماه او را توقیف کردند. وقتی از او علت را پرسیدیم گفت: «موقع خارج شدن از تهران مرا توقیف کردند چون اسم من رضاقلی سبحانی بود و ماموران نام فامیلی مرا سنجایی خوانده بودند و گفتند تو از خوانین ایل سنجایی هستی که از کردستان به تهران تبعید شدی و حالا می‌خواهی فرار کنی.» و خلاصه بعد از چند ماه بررسی و تحقیق او را آزاد کردند.

در چنین فضای بسته و خفقان‌آوری بود که ما به فکر و اندیشه فرو رفتیم و دنبال گریزگاهی می‌گشتیم که ناگهان در شهریور ۱۳۲۰ این محیط عوض شد و ما به فعالیت حزبی کشیده شدیم. مخصوصاً که بعضی از سران حزب توده جزو گروه ۵۳ نفری بودند که در زندان رضاشاه گرفتار شده و متحمل صدماتی شده بودند و ما فکر می‌کردیم تنها راه نجات، پیوستن به این حزب است.

از طرفی جوانان، معمولاً آرماترگرا، احساساتی و



## ناگفته‌هایی درباره وابستگی شوروی در ایران از زبان شاپور والی پور

### حزب توده از ابتدا آلت دست روس‌ها بود

می‌خواندم ولی جرات نداشتم وارد بحث سیاسی شوم. در دوره چهاردهم که برای نخستین بار موضوع نفت در مجلس مطرح شد، همچنین موقعی که موضوع دادن امتیاز نفت شمال به شوروی مطرح شد واکنش شما و بخشی از اعضای حزب توده که احساس نزدیکی با آنها می‌کردید چه بود؟

ما آن موقع اسیر انضباط حزبی و زندگی درون گروهی بودیم. وقتی جماعتی هم‌فکر و هم‌عقیده در دایره‌ای، محدود می‌شوند، روی هم اثر می‌گذارند و همدیگر را تایید می‌کنند و همین موجب می‌شود از استقلال و اندیشه آزاد باز بمانند. در این زمان ما اسیر چنین وضعیتی بودیم. تنها اواخر حکومت مصدق بود که یک بیداری در کادر حزب توده به وجود آمد که بعضی‌ها از جمله خود من نسبت به مواضع رهبری حزب دچار تردید شدیم.

مدتی قبل از کودتای ۲۸ مرداد من به عنوان مرخصی به اصفهان رفتم و آن شبی که مجسمه رضاشاه را پایین کشیدند جریان را من هدایت می‌کردم. همان شب‌ها بود که در اصفهان میتینگ برگزار شد، حسن صدر سخنرانی کرد و من قطعنامه را خواندم و منتظر بودیم شبکه نظامی حزب توده که ۶۰۰ افسر توده‌ای داشت واکنشی از خود نشان بدهد ولی متأسفانه هیچ اتفاقی نیفتاد.

در سال ۱۳۲۶ که خلیل ملکی و جمعی دیگر از حزب توده انشعاب کردند موضعگیری شما در این مورد چه بود؟ آیا شما در این زمان به خلیل ملکی گرایش داشتید؟

من به خلیل ملکی اعتقاد داشتم چون درست مثل ما فکر می‌کرد، اما به نظر من انشعاب قدری زود صورت گرفت و آقایان متأسفانه عجله کردند. اگر خلیل ملکی و یارانش مدتی بیشتر در حزب می‌ماندند به مرور افراد بیشتری را می‌توانستند به خودشان جلب و جذب کنند ولی به قراری که اطلاع دارم آنها فکر کردند اگر دیر بچینند از حزب اخراج خواهند شد. به عبارت دیگر به آنان اطلاع دادند اگر غفلت کنید حزب توده شما را اخراج خواهد کرد لذا برای این که اخراج نشوند دست به انشعاب زدند و مدتی هم منتظر شدند تا مورد تایید سایر اعضا قرار بگیرند. البته تا حدودی مورد تایید قرار گرفتند و بسیاری از اعضای حزب از آنها حمایت کردند و به آنها پیوستند تا این که حزب توده و شوروی رسماً اعلام کردند این خیانت است و موافق نیستند. از این پس عده‌ای مجدداً به حزب برگشتند. این افراد عقیده داشتند بدون حمایت شوروی نمی‌توانند اقدام موثری

داشته باشند.

پس از آن مساله نیروی سوم و همکاری با بقایای پیش آمد. مشکلی که مادر آن زمان داشتیم این بود که جلسات بحث و انتقاد در کار نبود. آزادی نداشتیم و امکان تشکیل کنگره وجود نداشت. سال‌ها وقت و انرژی خود را در محیطی بسته صرف کرده بودیم و نمی‌توانستیم به راحتی کنار بکشیم یا دست به اصلاحاتی بزنیم. شاید کسی باور نکند ولی خوب یادم هست که در آستانه کودتای یک سری از کادرهای حزب به این نتیجه رسیده بودند که ما نباید با مصدق آن طور رفتار می‌کردیم و موجبات تضعیف او را فراهم می‌آوردیم چون جنبش ملی شدن صنعت نفت حرکتی بر ضد استعمار انگلیس بود و تفکر مارکسیستی هم آن را تایید می‌کرد. در تفکر مارکسیسم، کمونیست‌ها در کشورهای جهان سوم و عقب‌مانده باید در مبارزه‌های ضداستعماری مشارکت کنند، در صورتی که در ایران بایستی اعتراف کرد حزب توده اشتباه کرد و تمام اتهاماتی که به آن پیرمرد زدند و تبلیغاتی که بر ضد او کردند همه غلط بود.

آن زمان که ما خیلی جوان بودیم اسیر انضباط حزبی و تابع تصمیمات رهبری حزب بودیم و وقتی که متوجه شدیم رهبری حزب اشتباه می‌کند دیگر امکان تشکیل و تجمع نبود لذا سرخورده و ناراحت شدیم.

نظر شما نسبت به عملکرد حزب توده درباره ملی کردن صنعت نفت ایران چگونه است؟

موضعگیری رهبری حزب توده در مورد ملی شدن صنعت نفت و نهضت ملی ایران از همان زمان رزم‌آرا غلط و اشتباه بود. آنها نه‌از مسائل مربوط به نفت و نه‌از اوضاع دنیا درک صحیحی نداشتند. به خاطر خوش رقصی دست به اقداماتی می‌زدند که حتی شوروی‌ها هم راضی نبودند. شاید شوروی تا این درجه موافق کارهایشان نبود ولی اینها دست شوروی را در کارشکنی بر ضد مصدق از پشت بسته بودند.

اشتباهات حزب توده در مورد نفت در حد خیانت بود. ایرج اسکندری از همه باهوش‌تر و با اطلاع‌تر بود و مخالف کارهای حماقت‌آمیزشان بود. وقتی هم در اروپا بود نامه می‌نوشت که این کارها را نکنید.

حزب توده سال‌ها در اختیار رهبرانی بود که ما اصلاً اطلاعی از آنها نداشتیم و نمی‌دانستیم اصلاً کجا بودند. یک عده در ایران بودند، یک عده در خارج و داخل حزب دسته‌بندی و تفرقه بود. مثلاً شخص کامبخش عضو کا.گ.ب. بود و بین کیانوری و شوروی‌ها ارتباط برقرار می‌کرد. سایر رهبران هم اصلاً خودشان تصمیم نمی‌گرفتند و همواره حزب را به بیراهه می‌کشاندند و در مقابل عمل انجام شده قرار می‌دادند.

در دوران حکومت دکتر مصدق حزب توده نه‌تنها حمایتی از او نکرد بلکه چوب هم لای چرخ حکومت او می‌گذاشت، به عنوان نمونه، وقتی دکتر مصدق از مردم خواست اوراق قرضه ملی بخرند، حزب توده نه‌تنها قدمی در این مسیر برنداشت بلکه هر گونه کمکی را به دولت منع کرد.

این حزب بنا به سیاست‌های وقت در دوران زمامداری مصدق رشد عجیبی پیدا کرد. به عنوان نمونه، در همان روز ۱۵ بهمن سال ۲۷ که در دانشگاه به شاه تیراندازی شد، مراسم یادبود دکتر آرائی در امامزاده عبدالله را حزب توده انجام داد. تمام جمعیت توده‌ای که در آن روز اجتماع کرده بودند به هزار نفر نمی‌رسید ولی چند سال بعد در دوران مصدق تعداد اعضای حزب به هزارها نفر بالغ می‌شد.

علاوه بر آن، شبکه نظامی حزب وسعت عجیبی یافت تا جایی که نزدیک به ۶۰۰ افسر در پست‌های حساس نظامی عضو حزب بودند. پس از کودتای بسیاری از این افراد ناچار شدند ایران را ترک کنند و به عنوان پناهنده سیاسی عازم کشورهای خارج بشوند. اتفاقاً سال ۱۳۵۹ من به چکسلواکی رفتم و چند ماهی آنجا زندگی کردم. در پراگ با بعضی از افسران شبکه نظامی که فراری بودند صحبت کردم. یکی از آنها می‌گفت روز ۲۸ مرداد فرمانده یک واحد مرکب از ۴۰ تانک در تهران بود که این واحد قرار بوده به نفع کودتاچیان وارد

صحنه بشود و وقتی با کیانوری تلفنی تماس می گیرد و از او می خواهد تکلیف او را مشخص کند که آیا به نفع کودتاجیان وارد صحنه بشود یا در مخالفت با آنان، کیانوری به او می گوید دست نگهدار. یک ساعت بعد مجدداً تماس می گیرد و می گوید من تحت فشار هستم؛ تکلیف مرا روشن کنید. کیانوری می گوید هر دستوری که به شما داده اند اطاعت کنید. این مطلب نشان می دهد کیانوری و حزب توده در آن زمان کاملاً مجهز بودند و می توانستند با استفاده از آن همه تانکی که در اختیار دارند در برابر کودتاجیان ایستادگی کنند و وضع را به ضرر آنها تغییر بدهند.

به نظر من از امکانات حزب بخصوص از شبکه نظامی که بسیار می توانست کارساز و موثر باشد در ماجرای کودتا و بعد از آن استفاده نکردند. بعد از کودتا عده ای از این افسران تیرباران شدند، تعدادی فرار کردند و عده ای هم از ارتش اخراج شدند. در همان زمان عبدالناصر در مصر توانسته بود با چند افسر کودتا کند، چند سال بعد در عراق و لیبی نیز تنها چند تن افسر موفق شدند با کودتا حکومت را به دست گیرند. در ایران ۶۰۰ افسر توده ای در ارتش بودند و بسیاری از آنان مشاغل حساسی داشتند و می توانستند اقداماتی سرنوشت ساز به عمل آورند و کودتا را به ضد کودتا تبدیل کنند.

**به نظر شما آیا موضع حزب توده در این زمان بازگوکننده نظرات مسکو نبود؟ اساساً موضعگیری حزب توده نسبت به دولتین امریکا و انگلستان چگونه بود و کدام یک از این دو دولت را دشمن اصلی در منطقه خاورمیانه می دانست؟**

من رهبری حزب توده را یک رهبری آگاه و مستقل نمی شناسم. حزب توده از بدو تشکیل به عنوان جزیی از کل و وابسته به «انترناسیونالیسم» دنباله رو و بهتر بگویم آلت دست روس ها شد ولی در پاسخ سوال شما که نظر حزب نسبت به امریکا و انگلستان چگونه بود باید بگویم در این مورد نیز حزب توده از خود استقلال نداشت و از سیاست شوروی ها پیروی می کرد. استنباط من این است که میان روسیه و امپراطوری انگلیس در اوایل قرن نوزدهم در خاورمیانه و از جمله در کشور ما نوعی تفاهم، دوستی و داد و ستد وجود داشته و این رابطه پس از انقلاب اکتبر در روسیه و کودتای

بلاتکلیفی بود. آنها مساله ملی کردن نفت را یک توطئه قلمداد می کردند. قبل از آن در موقع مطرح شدن موضوع امتیاز نفت شمال، ملی کردن را محدود به مناطق جنوب ایران کرده بودند و معتقد بودند نباید نفت شمال را مضمول ملی کردن نمود. این اشتباهی بود که از همان اول مرتکب شدند. به عبارت دیگر آنها اعتقادی به ملی کردن صنعت نفت نداشتند برای همین هم خود را با دکتر مصدق هماهنگ نکردند.

**چرا حزب توده نهضت ملی را یک توطئه امریکایی تلقی می کرد؟**

**اولاً** رهبری حزب توده اعتقادی به یک جنبش اصیل ملی بدون این که خود رهبری آن را به عهده داشته باشد یا سهم عمده ای در آن ایفا کند، نداشت.

”

**در دوران حکومت دکتر مصدق حزب توده نه تنها حمایتی از او نکرد، بلکه چوب هم لای چرخ حکومت او می گذاشت**

“

**ثانیاً** حزب توده مصدق را به عنوان یکی از اشراف ثروتمند، مدافع مصالح ملی و مخالف استعمار انگلیس نمی دانست.

از طرف دیگر امریکا را به عنوان یک امپریالیسم تازه به دوران رسیده و استعمارگر، مدافع منافع ملی و به تبع آن طرفدار ملی کردن صنعت نفت قلمداد نمی کرد. فراموش نکنیم که در آن زمان امریکا خود به عنوان واردکننده عمده منابع نفت در گوشه و کنار جهان شناخته می شد. با این وصف بود که حزب توده مساله مبارزه با استعمار و ملی کردن نفت را در ایران جز یک توطئه امریکایی تصور نمی کرد.

**به نظر شما موضعگیری دکتر مصدق نسبت به حزب**

کند استدلال می کرد اگر به دولت من کمک نکنید حزب توده با استفاده از موقعیت، قدرت را در دست می گیرد و با کمک اتحاد شوروی یک حکومت کمونیستی در ایران ایجاد می کند. این استدلال باعث تقویت و رشد حزب توده شد. مصدق هیچ وقت حزب توده را جدی نگرفت. به همین علت هم نمی خواست برای اهداف خود از نیروهای حزب توده استفاده کند. در نتیجه، یک نوع جدایی بین حزب و مصدق پیش آمد.

همان طور که گفتم مصدق از حزب توده برای ترساندن امریکایی ها استفاده می کرد در صورتی که این کار، مصدق را به خطر انداخت زیرا امریکایی ها تصور می کردند اگر شوروی از طریق حزب توده حکومت ایران را بیشتر تحت فشار قرار دهد مصدق نخواهد توانست در برابر آن اقدامی بکند. البته انگلیسی ها این سوءظن را در امریکایی ها تشدید کردند. انگلیسی ها در همه جا ماجراجویی و فتنه انگیزی می کردند.

یک روز در اصفهان شخصی که در کنسولگری انگلیس کار می کرد و معروف بود به این که وابسته به انگلیسی هاست پیش من آمد و گفت فلانی، اگر موافق باشی یک تظاهرات در اصفهان راه بیندازیم و کنسولگری امریکا را در اصفهان اشغال کنیم و آنها را بیرون برانیم، در جواب گفتم این در صلاحیت من نیست که چنین دستوری را صادر کنم. حزب توده هم موافق چنین کاری نیست چون اگر ما با دخالت بیگانه مخالفیم، انگلیس و امریکا فرقی نمی کنند. بالاخره چنین برنامه ای اجرا نشد. فقط یک تظاهرات در اصفهان شد که چند سینما و مشروب فروشی را خراب کردند. نظم شهر به هم خورد و تعدادی از مغازه ها را غارت کردند. با این کار می خواستند حزب توده را مسوول این گونه وقایع معرفی کنند. تمام اینها توطئه ای بود که انگلیسی ها راه انداخته بودند و می خواستند از یک طرف نظم شهر به هم بخورد، از طرف دیگر فعالیت موسسات و کنسولگری امریکا و انجمن فرهنگی این کشور در اصفهان را تعطیل کنند.

**به جدایی بین مصدق و حزب توده اشاره کردید. تا جایی که بنده می دانم هیچ وقت میان دکتر مصدق و حزب توده اتحاد و اتفاقی وجود نداشت که به جدایی بینجامد. این طور نیست؟**

منظورم این بود بین دکتر مصدق و حزب توده می توانست یک نوع همکاری به وجود بیاید، خصوصاً آن که بعد از ۳۰ تیر حزب توده قدری روش خود را نسبت به مصدق تعدیل کرد و یک هماهنگی نسبی با مصدق از خود نشان داد ولی متأسفانه دکتر مصدق همه اینها را نادیده گرفت و نخواست از تمام این نیروها استفاده کند.

من در وطن پرستی، شرف و تقوای مصدق کوچک ترین تردیدی ندارم ولی اشتباهاتی هم کرد که نباید نادیده گرفت. بزرگ ترین اشتباه او این بود که نسبت به مخالفانش یعنی آن دسته عواملی که آلت دست قدرت های خارجی بودند و برضد دولت ملی او اقدام می کردند بیش از اندازه مدارا کرد. برای نمونه، در واقعه نهم اسفند ریختند توی خانه اش که مقر نخست وزیر بود، آنجا را اشغال کردند، در راه شکستند و خانه را به هم زدند و مصدق ناچار شد از راه پشت بام فرار کند. من از شما می پرسم چرا آقای دکتر مصدق نسبت به مجازات عاملین کوتاه آمد؟ طبق ماده ۳۱۷ قانون حکومت نظامی یکی از مصادیق قیام علیه حکومت ملی همین است که یک دسته اوباش بروند و مقر نخست وزیر را که خانه نخست وزیر هم هست اشغال بکنند. در این روز قرار بود مصدق کشته شود که به قول خودش مرغ از قفس پریده بود.

**دکتر مصدق باید چه شخصی یا چه کسانی را دستگیر می کرد؟**

به هر حال در هر توطئه ای افرادی مسوولیت و نقش دارند و می شود آنها را پیدا کرد. مصدق مسوول امنیت مملکت بود، همچنین مسوول جلوگیری از رجاله بازی بود و باید قدمی برای جلوگیری از این گونه اقدامات برمی داشت. در قضیه شکنجه و قتل افشار طوس -

رئیس شهربانی - که بعداً جنازه اش پیدا شد مسوولان آن، مشخص و به طور مسلم شناخته شده بودند.

**با توجه به این که نیروهای انتظامی و شهربانی در اختیار شاه بود آیا دکتر مصدق می توانست چنین اقدامی بکند و اگر چنین اقدامی صورت می گرفت برنده واقعی چه کسی بود؟**

به نظر من این بینش که در زمان مصدق کلیه نیروهای انتظامی و ارتش در اختیار شاه بود چندان صحیح نیست زیرا علاوه بر سازمان وسیع و کارآمد حزب توده در شهربانی و ارتش جمعی از افسران ملی گرا و طرفدار مصدق نیز در این نیروها وجود داشتند که متأسفانه مصدق نخواست از آنان در جهت حفظ حکومت خود و سرکوب عناصر ماجراجو و ضد ملی که بالاخره دست به کودتا زدند استفاده کند.

**با این اقدام آیا دکتر مصدق متهم به ماجراجویی نمی شد؟**

کاملاً با شما موافقم و قبول می کنم مصدق آدم ماجراجویی نبود و می خواست کارها با آرامش انجام بگیرد و همیشه سعی داشت از طرق دموکراسی، رای اکثریت و حمایت افکار عمومی را داشته باشد ولی آیا مخالفان هم با این رفتار انسانی و دموکراتیک موافق بودند؟ مخالفان در اولین روزها به سمت خشونت کشیده شدند.

خشونت را باید با خشونت جواب داد. من مساله را از این زاویه نگاه می کنم که مدارای مصدق و مماشات با ماجراجویان زمینه را برای رشد ماجراجویی بیشتر مساعد کرد به طوری که کم کم از هر مجازاتی مصونیت پیدا کردند و هر روز هم به تعداد این گونه افراد اضافه می شد. به طور کلی سیاستمداری مصدق دو نتیجه به بار آورد: یکی رشد روزافزون حزب توده و دیگری تشجیع مخالفان و ماجراجویان در اقدامات خلاف مصلحت کشور.

اگر مصدق به عنوان نخست وزیر، با استفاده از قوانین، مقداری سخت می گرفت شاید اقدامات مخالفان و ماجراجویان به نتیجه نمی رسید. ولی هر چه زمان می گذشت این عده بیشتر آشوب می کردند و کار به آنجا کشید که سرانجام، حکومت مصدق سقوط کرد.

در این مورد من دو نمونه را که پس از کودتای ۲۸ مرداد در دنیا اتفاق افتاد یاد آور می شوم. یکی ایمرناگی در مجارستان و دیگری آئنده در شبلی که در وضعی مشابه وضع مصدق در ایران قرار داشتند. این دو رهبر وطن دوست و با احساس مسوولیت، روزی که با مشکل مواجه شدند نخست، مطلب را به ملت های خود اعلام کردند و سپس دنیا را مخاطب قرار دادند. چه اشکالی داشت که مصدق هم صبح ۲۵ مرداد ۳۲ با یک پیام رادیویی و صدور یک اعلامیه، ملت را در جریان کودتا قرار دهد یا مسوولیت اداره کشور را به عهده یکی از یاران خود که برای مقاومت و مبارزه علیه کودتاجیان آمادگی بیشتری داشت واگذار نماید!

**به نظر شما حزب توده تا چه حد برای دولت ملی خطر اساسی داشت؟**

به نظر من خطر حزب توده را زیادی بزرگ کرده بودند برای آن که هم مصدق و هم امریکایی ها را بترسانند. طراح و مجری این برنامه هم بیشتر انگلیسی ها بودند.

**اگر حزب توده پس از اقدام به کودتای ۲۵ مرداد بوسیله کودتاجیان با اتکالی به شبکه نظامی خود وارد معرکه می شد به نظر شما آیا قصد تسخیر حکومت را داشت یا فقط از سقوط مصدق و انتقال حکومت به کودتاجیان جلوگیری می کرد؟**

به نظر من شرایط داخلی و اوضاع جهانی برای تسخیر حکومت به وسیله حزب توده مناسب نبود و شوروی هم با این امر موافقت نمی کرد بنابراین تنها حفظ مصدق، ادامه حکومت ملی و تعقیب قانون ملی کردن نفت می توانست به عنوان محرک و هدف حزب توده مطرح باشد. نظیر آنچه در ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ اتفاق افتاد. اجازه بدهید اضافه کنم اگر حکومت به دست حزب توده می افتاد بدون شک برای ملت ایران مصیب بار و فاجعه آمیز بود.

## والی پور در یک نگاه

سال ۱۳۰۴ در اصفهان متولد شد. پدرش مهدیقلی صارم لشکر بود که در جنبش مشروطیت در جنگ با ارشدالدوله و سالار الدوله حضور داشت و مادرش منسوب به خانواده صدری بود. تحصیلات مقدماتی را در اصفهان سپری کرد. دوره دبیرستان را ابتدا در دبیرستان «ادب» اصفهان گذراند و در هملنجا به جنبش چپ و حزب توده گرایش پیدا کرد. سپس در سال ۱۳۲۲ به تهران آمد و در شبانه روزی البرز تحصیلات خود را ادامه داد. پس از اخذ دیپلم به دانشکده حقوق دانشگاه تهران وارد شد. در حزب توده ابتدا گوینده حوزه کارگری و سپس مسوولیت سازمان جوانان حزب را در اصفهان به عهده داشت. در دومین کنگره حزب توده (۱۳۲۶) نماینده اصفهان در کنگره بود. پس از آن به عنوان عضو کمیته حزب در دانشگاه فعالیت کرد. در بهمن ۱۳۲۷ به اتهام شرکت در ماجرای تیراندازی به شاه در دانشگاه، دستگیر و روانه زندان شد.

پس از آزادی، به مدت ۴ سال از دانشگاه اخراج و به خدمت نظام وظیفه در دانشکده افسری فراخوانده شد. در دانشکده افسری، مسوول یکی از دو شبکه توده ای بود و پس از بیرون آمدن از دانشکده افسری به عضویت تشکیلات کل حزب توده درآمد و به عنوان مسوول دو شهر اصفهان و یزد به سازماندهی فعالیت های حزب پرداخت و تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رابط تشکیلات حزب با کمیته ایالتی اصفهان و یزد بود. سال ۱۳۳۳ در حالی که از فعالیت حزبی سرخورده و مایوس شده بود، خود را از صحنه فعالیت های سیاسی بیرون کشید و در سازمان بیمه های اجتماعی استخدام شد. والی پور در سال های پس از انقلاب اسلامی تا زمان فوت (۱۳۷۹) در انزوا به سر می برد و فقط در جلسات خصوصی با دوستان سابق و لاحقش به تبادل خاطرات اندوهبار گذشته می پرداخت.

**توده تا چه حد واقع بینانه بود؟**

همان طور که قبلاً اشاره کردم، در زمان دکتر مصدق حزب توده خیلی رشد کرد. یکی از دلایل عمده این وضع، گرفتاری های مصدق در حل مساله نفت بود. او به وضع زندگی روزمره مردم و گرفتاری های آنان زیاد کار نداشت و فقط دو هدف عمده را دنبال می کرد: قانون ملی کردن صنعت نفت و اصلاح قانون انتخابات. دکتر مصدق در طول دوران زمامداری خود تا جایی که اطلاع دارم از حزب توده برای منظوری خاص استفاده می کرد. برای آن که امریکایی ها را بیشتر نگران

رضاخان در ایران حتی پس از شهریور ۲۰ همچنان ادامه یافته است.

پس از جنگ جهانی دوم انگلستان بتدریج روبه ضعف نهاد و امریکا به عنوان یک قدرت بزرگ اقتصادی و نظامی پا به عرصه جهان گذاشت. شوروی ها در این شرایط بیشتر نگران امریکا بودند و کمتر درگیر رقابت با انگلستان. اضافه می کنم دسترسی امریکا به سلاح اتمی این نگرانی را فزونی بخشید. اما راجع به نفت فکر می کنم رهبری حزب توده در این زمان دچار



شاید به جرات بتوان مظلّم استعمار انگلیس بر ملت ایران و ملل شرق را یکی از مهمترین عوامل روی آوردن روشنفکران و نخبگان این کشورها پس از جنگ جهانی دوم به سوسیالیسم و کمونیسم دانست. بویژه آن که در آن شرایط کمونیسم با طرح شعارهای ظاهر فریب و خلقی توانست افراد بسیاری را به خود جذب کند.

از سوی دیگر حضور فردی متدین و نماز خوان همچون سلیمان میرزا اسکندری در راس حزب توده را می توان از دیگر عوامل تقویت گرایش به سمت حزب برشمرد. بویژه آن که آنان با انتخاب لفظ «توده» کوشیدند با روشی منافقانه ماهیت الحادی خویش را پنهان سازند.

در این میان بزودی با فوت سلیمان میرزا، رهبری به دست کسانی افتاد که جز وابستگی به همسایه شمالی نمی اندیشیدند و نمی خواستند. از همان زمان مخالفت ها با سلطه شوروی بر احزاب کمونیست آغاز شد و برای نخستین بار خلیل ملکی و یارانش نیروی سوم را با تز «کمونیسم منهای مسکو» تشکیل دادند و از این حیث این افتخار را برای چپ های ایران به ارمان آوردند که حتی بر مارشال تیتو در یوگسلاوی نیز پیشی جستند. دکتر فریدون کشاورز از دیگر ناراضیان حزب توده بود که از شوروی خارج شد و پس از مدتی اقامت در عراق و ۱۵ سال تدریس طب در الجزایر، سرانجام به سوئیس رفت و تا پایان عمر در آنجا سکنی گزید.

از عواملی که ناراضی های درون حزبی را شعله ور می کرد، سیاست های خشن حزب توده بود که توسط شاخه مخفی آن - به رهبری خسرو روزبه - سازماندهی و اجرا می شد. قتل محمد مسعود روزنامه نگار ضد دربار و ضد شوروی از بارزترین جلوه های اقدامات تروریستی آنان به شمار می رود.

در این میان شاید بتوان احسان طبری را از خوش اقبال ترین رهبران حزب توده دانست که در دوران جمهوری اسلامی دستگیر شد و پس از آشنایی با فلسفه اسلامی بویژه آثار و اندیشه های استاد شهید مرتضی مطهری - که در سالروز شهادتش به سر می بریم - یکباره تحول یافت و با نگارش کتاب «کثر ایه» بازگشت خویش به فرهنگ اصیل ایران اسلامی را به نمایش گذارد. در صفحات پیش زندگی این چند شاخص حزب را وامی کاویم.



## کمونیسم منهای مسکو

ویدا معزی نیا

خلیل ملکی فرزند حاج میرزا فتحعلی در سال ۱۲۸۰ در تبریز به دنیا آمد. او پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه راهی تهران شد و تحصیلاتش را در مدرسه صنعتی آلمانی ها ادامه داد. سال ۱۳۰۷ جزو دانشجویان اعزامی به خارج، راهی آلمان شد و در رشته شیمی به تحصیل پرداخت. ولی به دلیل مخالفت با رژیم رضاخان که منجر به قطع کمک هزینه تحصیلی وی گردید، ناگزیر به ایران بازگشت و تحصیلاتش را در دانشسرای عالی ادامه داد و سپس به تدریس پرداخت. در همین ایام با دختر حاج علینقی گنجهای یکی از رهبران انقلابیون مشروطه ازدواج کرد.

اقامت ملکی در اروپا و آموختن زبان های آلمانی و فرانسه و همچنین مطالعه کتاب ها و نشریات گوناگون، تاثیر بسزایی در



خسرو روزبه فرزند دوم ضیاء لشکر در سال ۱۳۰۳ در ملایر به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه آمریکایی ملایر و تحصیلات متوسطه را در همدان به پایان برد. سپس در دانشکده افسری در رسته توپخانه و دانشکده فنی در رشته مکانیک فارغ التحصیل شد. سال ۱۳۱۸ به علت درگیری با فرمانده هنگ ضدهوایی یک ماه و نیم به اهواز تبعید گردید و سپس به تهران بازگشت. پس از شهریور ۱۳۲۰ در دانشکده افسری به تدریس پرداخت. وی از استادان باسواد این دانشکده محسوب می شد و مورد توجه رزم آرا، رئیس دانشکده بود.

وی کتبی در زمینه های ریاضی - فنی و نظامی تدوین کرد و در سال ۱۳۲۲ به حزب توده پیوست. سازمان نظامی و یا به عبارتی سازمان افسران حزب توده هم در سال ۱۳۲۳ توسط عبدالصمد کامبخش، عزت الله سیامک و



او برجای نهاد. ملکی در آلمان با دکتر تقی ارانی و دوستانش آشنا شد و ثمره این آشنایی ها ارتباط وی با محافل روشنفکری بود. البته فعالیت این روشنفکران از دید پلیس رضاخانی مخفی ماند و ۵۳ نفر از این افراد منجمله ملکی دستگیر و بازداشت گردیدند که بعدها به گروه ۵۳ نفر مشهور شدند.<sup>۱</sup>

پس از شهریور ۱۳۲۰ که رضاشاه سقوط کرد و از ایران اخراج شد ملکی و یارانش از زندان رهایی یافتند و روس ها که شمال ایران را اشغال کرده بودند، حزب توده ایران را - که هسته اصلی آن عمدتاً از گروه ۵۳ نفر تشکیل می شد - بنا نهادند. گرچه ملکی یکی از اعضای فعال حزب فوق محسوب می شد ولی نسبت به بسیاری از مسائل سیاسی و تئوریک با دوستانش در حزب اختلاف نظر داشت که مهم ترین آنها مساله ارتباط با شوروی و دستور گرفتن از مقامات مسکو بود.

شکست فرقه دموکرات آذربایجان در آذر ۱۳۲۵ نخستین ضربه جدی به قدرت حزب توده بود و بروز تشنجات و اختلاف فکری در میان رهبران حزب. در سال ۱۳۲۶ منجر به انشعاب خلیل ملکی و عده ای دیگر از اعضا از حزب مذکور گردید. تز آنها «کمونیسم منهای مسکو» بود که مارشال تیتو نیز در اروپای شرقی پرچمدار آن بود.

با تبلور نهضت ملی ایران حول محور ملی شدن نفت در سراسر کشور، همه نیروهای ملی و از جمله انشعابیان حزب توده جذب این مبارزه شدند و تشکل نوینی یافتند. سال ۱۳۳۰ ملکی با همکاری مظفر بقایی، حزب زحمتکشان ملت ایران را بنیاد نهاد و روزنامه شاهد نیز ارگان حزب اعلام گردید. این حزب نخستین تشکل قدرتمندی بود که توانست در برابر حزب توده ایران به رقابت برخیزد. مبارزه علیه دربار، حزب توده، حمایت از دولت مصدق و روند ملی شدن صنعت نفت در راس اولویت ها و اهداف سیاسی حزب یادشده قرار داشت. اتحاد و همراهی گروه ملکی و بقایی در حزب، تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ادامه یافت ولی به علت مواضع جدید بقایی علیه دکتر مصدق، ملکی از بقایی جدا شد و از آن به بعد حزب زحمتکشان ملت ایران به رهبری مظفر بقایی به جبهه مخالفان دولت دکتر مصدق پیوست و حزب جدید (نیروی سوم) به رهبری خلیل ملکی فعالیت خود را در حمایت از نهضت ملی شدن صنعت نفت و مبارزه با انگلیس و سیاست های استعماری شوروی ادامه داد.<sup>۲</sup> با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و دستگیری ملکی، فعالیت

علنی نیروی سوم نیز همچون دیگر احزاب و نیروهای سیاسی به پایان رسید. ملکی پس از آزاد شدن از زندان فلک الافلاک خرم آباد، با تشکیل جلسات هفتگی در منزل خویش به تحلیل مسائل حزبی، سیاسی و اجتماعی ایران پرداخت و اقدام به انتشار مجله ای به نام نبرد زندگی کرد که پس از مدتی با فشار ساواک به علم و زندگی تغییر نام داد. این مجله کانونی برای نشر اندیشه های سیاسی و اجتماعی نیروی سومی ها محسوب می شد.

سال ۱۳۳۹ ملکی جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران را بنا نهاد که در جریان وقایع ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ طی اعلامیه ای مقاومت روحانیون را در برابر استبداد ستود و رسماً از قیام مردم حمایت نمود. دو سال بعد ملکی به اتهام اقدام بر ضد امنیت داخلی دستگیر و به سه سال زندان محکوم گردید. به دنبال بازداشت و محاکمه ملکی، مراجع مختلف رسمی و غیررسمی بین المللی طی نامه های متعددی از شاه ایران و سایر مقامات مملکتی تقاضای عفو وی را نمودند که با توجه به بیماری ملکی و احتمال فوتش در زندان با پیشنهاد عفو او موافقت و سال ۱۳۴۵ از زندان آزاد گشت. او بعد از آزادی به شدت تحت کنترل ساواک بود و به همین جهت مقالات خود را با اسامی مستعار (م. مهر) و (م. مهرگان) در نشریات کشور منتشر می ساخت. خلیل ملکی سرانجام در بیست و یکم تیرماه ۱۳۴۸ درگذشت و در مسجد فیروزآبادی واقع در شهرری مدفون گشت.

### پانوشته ها:

۱. غلامرضا علی بابایی، فرهنگ تاریخی، سیاسی ایران و خاورمیانه، ج ۳۰، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۴، ص ۲۹۵.
۲. ناصر نجمی، بازیگران سیاسی عصر رضاشاهی و محمدرضا شاهی، تهران: اینشتین، ۱۳۷۳، صص ۲۷۵، ۲۷۳.
۳. محسن مدیر شانه چی، احزاب سیاسی ایران با مطالعه موردی نیروی سوم و جامعه سوسیالیست ها، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۵، صص ۱۰۴، ۱۰۱.
۴. عزت الله نودری، تاریخ احزاب سیاسی در ایران، شیراز: نوید شیراز، ۱۳۸۰، صص ۸۵، ۸۹.
۵. امیر پیشداد، همایون کاتوزیان، گردآورندگان، یادنامه خلیل ملکی، تهران: انتشار، ۱۳۷۰، ص ۹۳.

## فرمانده نظامی

فریده شریفی

خسرو روزبه تاسیس یافت و سپس روزبه به عنوان هیات اجراییه آن برگزیده شد. وی تا سال ۱۳۲۴ در دانشکده افسری اشتغال داشت. در پی ماجرای افسران خراسان، مدتی مخفی شد و حاصل این دوران، نگارش کتاب «اطاعت کور کورانه» بود که علیه نظام حاکم بر ارتش پهلوی با نام مستعار «سخر» [مخفف سروان خسرو روزبه] منتشر شد.<sup>۱</sup>

سازمان افسران حزب توده یک هیات دبیران و یک هیات اجراییه داشت که هیات دبیران دارای ۳ عضو بود که در زمان دستگیری عبارت بودند از:

۱. سروان خسرو روزبه با نام مستعار سعیدی
  ۲. سرهنگ عزت الله سیامک
  ۳. سرهنگ محمدعلی مبشری
- روزبه مسوولیت شاخه اطلاعات نظامی حزب را عهده دار بود.<sup>۲</sup>

به دنبال قیام افسران خراسان و واقعه آذربایجان، تلفات افسران حزبی در وقایع سال های ۱۳۲۴، ۲۵ چنان سنگین بود که در عمل سازمان افسران حزب را متلاشی کرد.<sup>۳</sup> وعده ای که جان سالم به در بردند به شوروی فرار کردند، اما در امان ماندن سرهنگ سیامک و خسرو روزبه و سرهنگ مبشری از موج دستگیری هایی که پس از قیام افسران

خراسان، شکست آذربایجان و سرانجام حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ در ارتش و سایر ارگان های دولتی رواج یافته بود، هسته اولیه دیگری را برای شکل گیری سازمان نظامی به صورتی کاملاً پنهانی و زیر نظارت مستقیم و محدود رهبری حزب سامان داد.<sup>۴</sup>

روزبه در ۱۷ فروردین ۱۳۲۶ توسط رکن دوم ستاد ارتش دستگیر شد و در ۱۷ اردیبهشت همان سال توسط حزب از زندان دژبان فراری داده شد. دادگاه ارتش غیابا او را به ۱۵ ماه زندان و اخراج از ارتش محکوم ساخت.<sup>۵</sup>

روزبه در فروردین ۱۳۲۷ مجدداً دستگیر شد و دادستانی ارتش برای وی تقاضای اعدام نمود و در نهایت به ۱۵ سال زندان محکوم شد. او در آذر ماه ۱۳۲۹ به همراه سایر رهبران حزب توده از زندان گریخت و در سازمان اطلاعات حزب توده به فعالیت پرداخت.<sup>۶</sup> از حوادث جنجالی و پر سر و صدای دولت رزم آرا فرار رهبران توده ای از زندان قصر بود.<sup>۷</sup> در کودتای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ با آن که صدها تن اعضای سازمان نظامی در یگان های رزمی و نهادهای اطلاعاتی ارتش بودند، واکنشی علیه کودتا نشان ندادند.<sup>۸</sup>

روزبه در سال ۱۳۳۵ در ترکیب هیات اجراییه موقت حزب در داخل کشور به فعالیت پرداخت. در این سال اکثر کادرهای حزب دستگیر شدند که بدین ترتیب این شبکه کوچک نیز متلاشی شد.<sup>۹</sup> در سال های ۳۶ - ۱۳۳۵، روزبه به همراه

تنی چند از افسران کوشیدند شبکه متلاشی شده را سامان دهند، اما رسوخ عوامل ساواک به دستگیری آنها انجامید.<sup>۱۰</sup> از جمله اقدامات بحث برانگیز و غیرانسانی روزبه و شاخه ترور وابسته به او - که از کینتوری و کامبخش خط می گرفت - قتل ناجوانمردانه محمد مسعود (روزنامه نگار ضد دربار و ضد شوروی) و دیگران بود که حتی از چشم رهبران حزب نیز مخفی نگه داشته شده بود. خسرو روزبه در تابستان ۱۳۳۶ در نتیجه خیانت اطرافیان به دنبال یک درگیری مسلحانه دستگیر و پس از محاکمه در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۷ تیرباران شد.<sup>۱۱</sup>

### پی نوشت ها:

۱. چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۶ مرکز بررسی اسناد تاریخی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۶۳، ۲. چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۶ مرکز بررسی اسناد تاریخی، تهران، ۱۳۸۰، صص ۶۳، ۳. همان، صص ۱۱، ۱۲.
۴. درد زلمه، محمدعلی عمویی، آژان، تهران، ۱۳۷۷، ص ۴۲، ۵. همان، ۶. جریان چپ به روایت اسناد ساواک، ج ۶ ص ۶۳، ۷. جریان چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۶ صص ۶۴، ۶۳، ۸. نخست وزیران ایران - باقر عاقلی - جاویدان - تهران - ۱۳۷۴، ص ۶۹۹.
۹. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران - غلامرضا نجاتی - رسا - تهران - ج ۱ - ۱۳۷۱، ص ۵۳، ۱۰.
۱۱. خاطرات نوالدین کیلوری، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۱، صص ۳۵۱، ۳۵۰، ۱۱. درد زلمه، ص ۱۵۰.
۱۲. سازمان افسران حزب توده، محمدحسین خسروپناه، شیراز، تهران، ۱۳۷۷، ص ۲۲۴.

## آقای رئیس

اکبر مشعوف

سلیمان میرزا اسکندری در سال ۱۲۴۲ شمسی در تهران متولد شد. برخی تاریخ تولد او را سال‌های ۱۲۴۱، ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶ نیز آورده‌اند. او پسر محسن میرزا کفیل‌الدوله و از نوادگان عباس میرزا است. سلیمان میرزا پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و آموختن مقدمات عربی وارد مدرسه دارالفنون شد و از آنجا دیپلم گرفت. سپس به پیروی از نیاکان خود وارد عرصه فرهنگ شد و روزنامه عیوق را منتشر کرد که مطالب آن مورد پسند میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان، صدراعظم واقع نشد و بلافاصله توقیف گردید.

سال ۱۳۲۴ هـ.ق به خدمات دولتی پرداخت. نخست در نظمی و سپس در اداره کل گمرک مشغول شد و مدتی بعد به کرمانشاه رفت تا ضمن خدمت در اداره گمرک، ریاست کل پست آنجا را هم برعهده بگیرد.

او که از اعضای مجمع آدمیت بود پس از ورود به محل مأموریت خویش درصدد تهیه مقدمات تأسیس شعبه مجمع آدمیت برآمد. اما مدتی بعد، عده‌ای از اعضا من جمله سلیمان میرزا آن را ترک کردند و جمعیتی به نام انجمن حقوق برپا داشتند که روزنامه حقوق ناشر افکار آن بود و سلیمان میرزا آن را اداره می‌کرد.

سلیمان میرزا در دوره دوم مجلس شورای ملی از اراک انتخاب شد ولی اعتبارنامه او رد شد و بعداً در جلسه ۲۳ مورخ چهارشنبه هشتم ذیحجه ۱۳۲۷ از طرف مجلس شورای ملی به جای برادرش یحیی میرزا که فوت نموده بود انتخاب و وارد مجلس شد. (در دوره اول و دوم رسم این بود که اگر نماینده‌ای استعفا می‌داد یا فوت می‌کرد، مجلس مستقیماً کسی را جای او برمی‌گزید) سلیمان میرزا پس از آنکه در ردیف نمایندگان درآمد به گروه دموکرات پیوست و پس از کشته شدن سید عبدالله بهبهانی، به جای تقی‌زاده لیدر این فرآکسیون شد. در سال ۱۲۹۰ مدتی پس از این که مجلس شورای ملی به دستور ابوالقاسم خان ناصرالملک نایب‌السلطنه منحل شد، سلیمان میرزا و جمعی از



آزادیخواهان دستگیر و به قم تبعید شدند. سال ۱۲۹۳ به عنوان نماینده اصفهان به مجلس سوم راه یافت و لیدر فرآکسیون دموکرات گردید. در جریان جنگ اول جهانی به علت ضدیت با روسیه تزاری و استعمار بریتانیا بسان برخی از رجال آن دوران به آلمان گرایش یافت.

در آبان ۱۲۹۴ به علت حرکت نیروهای روسیه به سمت تهران به همراه سایر نمایندگان و رجال ملی به قم رفت و در آذرماه ریاست کمیته دفاع ملی را به دست گرفت. سپس به همراه سایرین راهی کرمانشاه شد و با دولت نظام‌السلطنه مافی همکاری کرد. در بهمن ۱۲۹۶ هنگامی که در میان ایل سنجایی بود توسط ارتش بریتانیا دستگیر و در هندوستان زندانی و تبعید شد. پس از کودتای ۱۲۹۹ از هندوستان مخفیانه به همدان آمد و پس از عزل سیدضیاء طباطبایی به طور علنی راهی تهران شد.

در ۱۳۰۰ به نمایندگی مردم تهران در مجلس چهارم انتخاب شد و به اتفاق سیدمحمدصادق طباطبایی حزب سوسیالیست را تشکیل داد. در این دوران، سلیمان میرزا از سوی دولت شوروی به عنوان رهبر نیروهای چپ ایران شناخته می‌شد و مورد اعتماد آنان بود. او در سال ۱۳۰۱ با دولت قوام‌السلطنه به مخالفت برخاست و به همراه محمدصادق طباطبایی به تلاش در راه تحکیم قدرت رضاخان پرداخت.

در آبان ۱۳۰۲ در اولین کابینه رضاخان وزیر معارف شد. در بهمن ۱۳۰۲ از تهران به مجلس پنجم راه یافت. در ۲۷ مرداد ۱۳۰۳ با استیضاح دولت رضاخان توسط مدرس و ۱۲ نماینده دیگر مخالفت کرد. در آبان ۱۳۰۴ به خلع سلسله قاجاریه رای مثبت داد. معهداً در آذرماه همان سال در مجلس موسسان ضمن تصریح به تأیید سلطنت رضاخان، از رای به موروثی بودن سلطنت در تبار وی سرباز زد و به انتقال سلطنت به سلسله پهلوی رای ممتنع داد.

در سال ۱۳۰۶ به همراه جمعی از شخصیت‌های کشوری برای شرکت در جشن دهمین سالگرد انقلاب اکتبر به روسیه و سپس از آنجا به آلمان رفت و با مرتضی علوی و چند نفر دیگر، که از بنیانگذاران فرقه جمهوری انقلابی ایران بودند دیدار کرد. آنگاه به پاریس رفت و با مارسل کاشن دبیرکل حزب کمونیست فرانسه و سردبیر روزنامه اومانیته ملاقات کرد و از آن پس تا سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ خانه‌نشین و دور از فعالیت‌های سیاسی بود.

پس از تأسیس حزب توده در ۱۵ مهر ۱۳۲۰ و برگزاری نخستین جلسه هیات موسسان آن، در راس حزب قرار گرفت. او در اولین انتخابات بعد از عزل رضاشاه، از تهران نامزد نمایندگی شد، اما در جریان انتخابات، در ۱۶ دی‌ماه ۱۳۲۲ در تهران درگذشت و در امامزاده عبدالله به خاک سپرده شد. سلیمان میرزا اسکندری کمونیست نبود و تا آخر عمر پایبند به احکام دینی باقی ماند، اما به دلیل اندیشه سوسیالیستی، نگاهش به دولت شوروی مثبت بود. از او ترجمه کتاب رموز ملل اثر اوژن سو انتشار یافته است.

### منابع:

- ✓ ابراهیم صفایی، نمایندگان ملت: بیوگرافی اول سلیمان میرزا (لی‌جی‌جا)، انتشارات رهبران مشروطه، ۱۳۴۹
- ✓ سلیمان امین‌زاده «اسکندری، سلیمان میرزا»، فرهنگ ناموران معاصر ایران، ج ۲
- ✓ اقبال یغمایی، وزیران علوم و معارف و فرهنگ ایران (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵)
- ✓ اقبال یغمایی، «سلیمان میرزا»، آموزش و پرورش، ۴۲ (فروردین ۱۳۵۲)

## پرونده

### انشعابی

سهیلا عین‌الله‌زاده



دکتر فریدون کشاورز از پایه‌گذاران اولیه حزب توده ایران، فرزند محمد وکیل‌التجار یزدی، سال ۱۲۸۶ در گیلان متولد شد. تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان «احمدی» رشت به پایان رساند. پس از اخذ دیپلم از مدرسه دارالفنون، عازم اروپا شد و در رشته

پزشکی در دانشگاه «تولوز» فرانسه ادامه تحصیل داد و با تخصص در رشته کودکان سال ۱۳۱۳ به ایران مراجعت کرد و در بیمارستان شماره یک ارتش مشغول به کار شد. در ۱۳۱۴ به ریاست بخش کودکان در بیمارستان زنان و کودکان (امیراعلم) منصوب شد و بدین ترتیب اولین بیمارستان کودکان در ایران (تهران) را ایجاد کرد و پس از چندی به بیمارستان رازی انتقال یافت و آنگاه از ۱۳۱۷ به مدت یازده سال به تدریس در دانشگاه تهران پرداخت.

سال ۱۳۲۰ به عضویت حزب توده ایران درآمد و فعالیت‌های گسترده‌ای را آغاز کرد. در ۱۳۲۱ در کنفرانس اول تهران (اولین مجمع انتخابی حزب) در شمار هیات ۱۵ نفری کمیته ایالتی تهران که وظایف کمیته مرکزی حزب توده ایران را داشت انتخاب گردید. وی در کمیته مرکزی موقت مأموریت داشت که نخستین کنگره حزب توده ایران را هرچه زودتر تشکیل دهد. در ۱۳۲۲ به سمت نمایندگی دوره ۱۴ مجلس از بندر انزلی انتخاب شد. سال ۱۳۲۳ در کنگره اول حزب توده ایران شرکت جست و به عضویت کمیته مرکزی، هیات سیاسی و هیات اجراییه درآمد. سال ۱۳۲۵ به مدت ۷۵ روز وزیر فرهنگ کابینه قوام‌السلطنه بود. در ۱۳۲۷ پس از واقعه سوءقصد به محمدرضا پهلوی و اتهام به اعضای کمیته مرکزی حزب توده در تهران مخفی شد.

سال ۱۳۲۸ همراه رضا رادممنش به دستور هیات اجراییه حزب توده به شوروی مهاجرت کرد و در مدارس عالی حزبی و آکادمی علوم اجتماعی مسکو تحصیلاتش را به پایان رساند. سال ۱۳۳۷ در اعتراض به اقدامات کامبخش و کپانوری از عضویت کمیته مرکزی حزب توده ایران استعفا کرد. نشریات وابسته به حزب توده او را عضو اخراجی خواندند، اما خودش نوشت که استعفا کرده و متن استعفانامه‌اش را نیز به چاپ رساند.

در سال ۱۳۳۸ به دعوت عبدالکریم قاسم، رهبر عراق، به این کشور مهاجرت کرد و به تدریس در دانشگاه و طبابت پرداخت. سپس در ۱۳۴۱ به الجزایر رفت و مدت پانزده سال به تدریس طب کودکان پرداخت. وی پس از خروج از شوروی به چین و آلبانی سفر کرد و با رهبران سیاسی آن کشورها دیدار و مذاکره داشت و بعدها به سوئیس رفت و در آنجا اقامت گزید. کشاورز نخستین کسی است که اسرار حزب توده را فاش ساخت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی قصد بازگشت به ایران را داشت که به دلیل بیماری بستری شد و در لوزان تحت عمل آپاندیس قرار گرفت و نقاهت مانع از حرکت وی شد لذا در سوئیس به زندگی خود ادامه داد. «آداب پرورش کودکان»، «من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را»، «خاطرات سیاسی» از آثار وی می‌باشد. دکتر کشاورز سال ۱۳۶۴ درگذشت.

### پانوشت‌ها:

- ۱- فریدون کشاورز، خاطرات سیاسی، به کوشش علی دهباشی، تهران: نشر آبی، ۱۳۷۹، صص ۸۷، ۲۰، همان، صص ۱۹۵، ۳۰، میرزا محمد کاظمینی، دانشنامه مشاهیر یزد، یزد: بنیاد فرهنگی، پژوهشی ریحانه الرسول، ۱۳۸۲، صص ۱۳۳۳-۱۳۳۲، ۴۰، سازمان جوانان حزب توده، ج ۹، تهران: وزارت اطلاعات، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۰، صص ۱۴.

## نظریه پرداز تواب



احسان طبری فرزند حسین طبری - که وکیل دادگستری بود - سال ۱۲۹۵ به دنیا آمد، جدا و شیخ علی‌اکبر مجتهد طبری ساری بود. در ۶ سالگی به مکتب‌خانه رفت و قرآن را فرا گرفت و خواندن و نوشتن آموخت. وی از استعداد و هوش سرشار و حافظه‌ای نیرومند برخوردار بود و پیشرفتش از همان کودکی چشمگیر بود.

در ۷ سالگی به مدرسه احمدیه رفت و پس از پایان دوره ابتدایی به علت تبعید پدرش به تهران همراه مادرش به این شهر عزیمت کرد و

دوره دبیرستان را هم گذراند و آنگاه به دانشکده حقوق راه یافت و فارغ‌التحصیل شد. در خلال تحصیل در دانشگاه به فراگرفتن علوم ادبی و عربی در مدرسه سپهسالار پرداخت و با فلسفه و علوم عقلی آشنایی پیدا کرد.

سال ۱۳۱۳ در ۱۸ سالگی با مجله دنیا و دکتر تقی ارانی آشنا گردید و در سال ۱۳۱۶ در زمره گروه ۵۳ نفر به زندان افتاد، سپس به اراک تبعید شد و

### منابع:

- ✓ ایران در عصر پهلوی، جنبش‌های کمونیستی و سوسیالیستی در ایران و سرنوشت رهبران حزب توده، مصطفی الموتی، لندن، ۱۹۹۱، صفحات ۴۱۷ تا ۴۴۱.
- ✓ سخنوران نامی معاصر ایران، سید محمدباقر برقی، قم نشر خرم، ۱۳۷۳، ج ۱، صفحات ۱۴۸ تا ۱۵۵.



### رزیتا میری

حزب توده با ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم پا به عرصه سیاسی ایران گذاشت و اتحاد جماهیر شوروی را به عنوان کشور مادر و مهدتجلی این ایدئولوژی پذیرفت؛ این حزب در طول حیات خود دوران مختلفی را طی نموده است.

از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰: عده‌ای از روشنفکران به رهبری تقی ارانی گروهی معروف به ۵۳ نفر را تشکیل دادند و در سال ۱۳۱۶ به زندان افتادند که به اعدام ارانی منجر شد. با خروج رضاشاه از کشور در شهریور ۱۳۲۰ این گروه آزاد شدند.

در مهر ماه ۱۳۲۰ به رهبری سلیمان میرزا اسکندری حزب توده تاسیس شد ولی حدود سال ۱۳۲۴ زمینه‌های انشعاب و انشقاق در آن به وجود آمد و افرادی چون جلال آل احمد، خلیل ملکی، انور خامه‌ای و چند تن دیگر از آن جدا شدند و گروه انشعاییون را تشکیل دادند. در جریان تجزیه آذربایجان توسط فرقه دمکرات نیز رهبران حزب توده با جدایی طلبان پیوند داشتند که همین امر و مخالفت مردم و روحانیت (همچون مرحوم فلسفی) بر تضعیف حزب افزود.

پس از وقایع ۳۰ تیر ۱۳۳۱ خلیل ملکی و عده‌ای دیگر با تشکیل نیروی سوم فعالیت حزب را وارد مرحله‌ای جدید نمودند. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ عده‌ای از اعضا و افسران توده‌ای توبه کردند و برخی به خارج از کشور گریختند و بعضی جذب حکومت گشتند و گروهی هم اعدام شدند. با پیروزی انقلاب اسلامی زندانیان توده‌ای آزاد شدند و اغلب خارج رفته‌ها نیز به ایران بازگشتند و فعالیت خود را در پوششی منافقانه آغاز کردند اما به زودی با کشف شبکه نظامی مخفی حزب و افشای جاسوسی آنان، رهبران شان دستگیر و حزب نیز منحل اعلام گردید.



زبان گویای اسلام

(میدان توپخانه/بالکن شهرداری - ۱۵ آبان ۱۳۲۵) حجت الاسلام فلسفی در آغاز سخنرانی برضد اشغال آذربایجان توسط عوامل شوروی

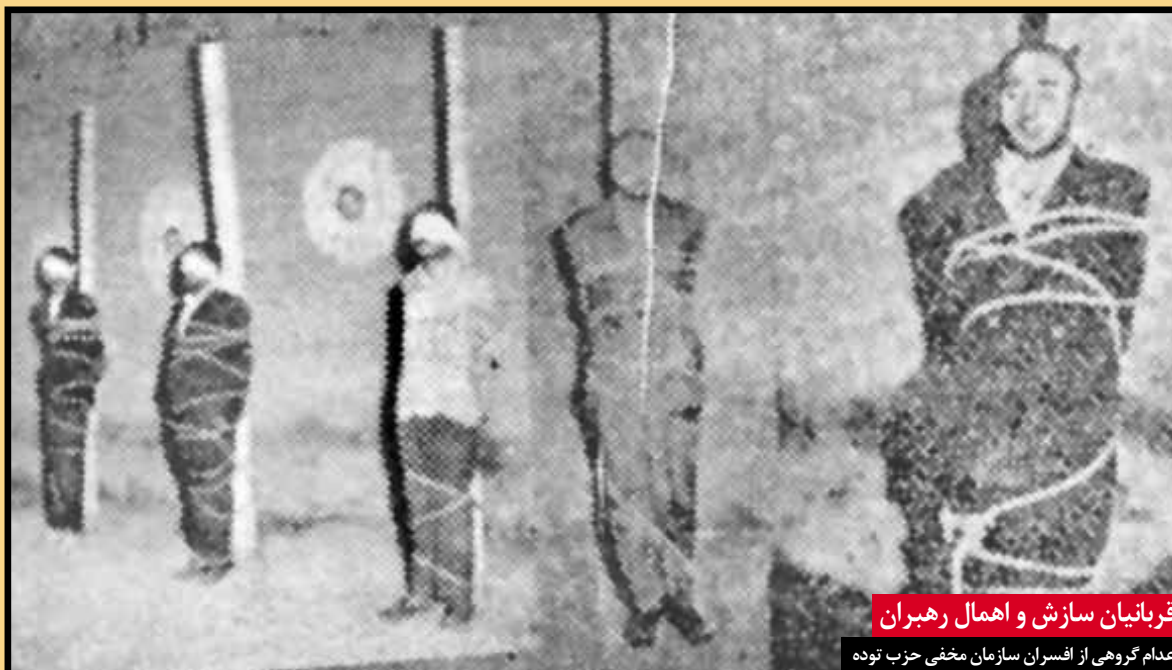


ده روز بعد کجا بودید؟!

۱۸ مرداد سال ۱۳۳۲ / تهران - میدان توپخانه، میتینگ اعضا و طرفداران حزب توده

از مجموع قرائن و شواهد تاریخی (همچون: سکوت و اهمال رهبران حزب توده در مقابله با کودتای انگلیسی امریکایی ۲۸ مرداد، بی‌اعتنایی به پیشنهاد مصرانه رده‌های پایین حزب مبنی بر اقدام نظامی علیه کودتاجیان از یک سو و عدم تحویل طلاهای ایران از سوی شوروی به دولت ملی دکتر مصدق، به رغم تحویل آن به رژیم کودتا از سوی دیگر) برمی‌آید که در جریان کودتا، مسکو نیز - در کلان قضیه - با لندن و واشنگتن همراه و هماهنگ شده بود و وادادگی رهبران حزب در برابر کودتاجیان از همین تبتانی و سازش منشأ می‌گرفت.

بدین گونه همان معامله‌ای که میان روتشتین (سفیر شوروی) و رضاخان بر سر نهضت جنگل صورت گرفته و به قتل عام فجیع میرزا کوچک خان و یاران باوفایش انجامید، در مرداد ۱۳۳۲ نیز میان کرملین و لندن و واشنگتن تجدید شد و نتیجه آن، علاوه بر شکست خونین نهضت ملت ایران، چیزی جز اعدام گسترده اعضای شاخه نظامی حزب نبود.



قربانیان سازش و اهمال رهبران

اعدام گروهی از افسران سازمان مخفی حزب توده



## کارنامه سیاه تجزیه طلبان



کارنامه سیاه

تعدادی از اعضای فرقه دموکرات آذربایجان به همراه عکسی از ژوزف استالین



تحت حمایت بیگانه

حفاظت سربازان شوروی از پیشه‌وری پس از ورود به فرودگاه مهر آباد



ابراز ارادت

نثار تاج گل توسط گروهی از نادمان توده‌ای بر قبر رضا شاه



به دنبال پول

مهدی لاله که بعدها از حزب برید و به کسب ثروت پرداخت



انشعابيون

خلیل ملکی و هوادارانش در محل حزب نیروی سوم



به کوشش آسه آل احمد

پس از سقوط رضاخان در شهریور ۱۳۲۰، فضای نسبتاً باز سیاسی به وجود آمد. زندانیان آزاد شدند و نشریات شروع به فعالیت کردند. همچنین بقایای گروه ۵۳ نفر که آزادی خود را به دست آورده بودند، در کنار هم جمع شدند و حزب توده را تشکیل دادند.

این حزب که در ابتدا پز روشنفکرانه داشت توانست گروه‌هایی را به خود جلب کند ولی به دلیل حمایت‌های کورکورانه از دولت شوروی و عملکردهای نابجا اعتبار خود را از دست داد.

پس از سوءقصد به محمدرضا پهلوی، حکومت به حزب مظنون شد و دکتر اقبال وزیر کشور آن را منحل اعلام کرد. از این زمان فعالیت مخفیانه آنها آغاز شد. همچنین تعداد بسیاری از سران حزب نیز دستگیر و زندانی شدند و یا به خارج از کشور گریختند و تشکیلات خود را در آنجا سازمان دادند.

در جریان انقلاب اسلامی نیز با هدایت ک.گ.ب به طرفداری از انقلاب برخاستند ولی پس از پیروزی مردم، دست به توطئه‌چینی و جاسوسی برای شوروی زدند که دستگیر و محاکمه شدند و حزب توده منحل شد.

## جوان بودیم و عضو آن حزب



یکی از انشعابیان از حزب توده، روان‌شاد جلال آل احمد نویسنده صاحب درد و پرتکاپو است که داستان پیوستن خود به حزب و فعالیت‌های خویش و انشعاب از آن را شرح می‌دهد. روح حاکم بر این نوشتار نشان می‌دهد اگر کسی عرق ملی داشته باشد همچون جلال و تحت‌الحمایگی اجانب را بپذیرد. او نقل می‌کند:

روزگاری بود و حزب توده‌ای بود و حرف و سخنی داشت و انقلابی می‌نمود و

ضداستعمار حرف می‌زد و مدافع کارگران و دهقانان بود و چه دعوی‌های دیگر و چه شوری که انگیخته بود و ما جوان بودیم و عضو آن حزب بودیم و نمی‌دانستیم سرخ دست کیست و جوانی‌مان را می‌فرسودیم و تجربه می‌اندوختیم. برای خود من، اما [تحول] روزی شروع شد

که مامور انتظامات یکی از تظاهرات حزبی بودم که به نفع ماموریت کافتارادزه برای گرفتن نفت شمال راه انداخته بودیم. از در حزب (خیابان فردوسی) تا چهارراه مخبرالدوله با بازوبند انتظامات چه فخرها که به خلق نفروختیم؛ اما اول شاه‌آباد چشمم افتاد به کامیون‌های روسی پر از سرباز که ناظر و حامی تظاهر ما کنار خیابان صف کشیده بودند که یکمرتبه جا خوردم و چنان خجالت کشیدم که پتیدم توی کوچه سیدهاشم و بازوبند را سوت کردم و بعد قضیه سراب پیش آمد و بعد کشتار زیریل چالوس و بعد قضیه آذربایجان و بعد دفاع حزب از اقامت قوای روس... که به انشعاب کشید.

جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران، فردوسی، ۱۳۷۲، ص ۴۱۶

## شمال ایران حریم امنیت شوروی!



احسان طبری در روزهای آخر

حزب توده در مقابل واگذاری امتیازات به هر کشور خارجی مخالف بود، ولی زمانی که شوروی خواستار نفت شمال شد، احسان طبری در روزنامه وابسته به حزب نوشت:

ما به همان ترتیب که برای انگلستان در ایران منافعی قائلیم و علیه آن سخن نمی‌گوییم، باید معترف باشیم که شوروی هم در ایران منافع جدید دارد. باید به این حقیقت پی برد که مناطق شمالی ایران در حکم حریم امنیت شوروی است و عقیده دسته‌ای که من در آن هستم، این است که دولت به فوریت برای دادن امتیاز نفت شمال به روس‌ها و نفت جنوب به کمپانی‌های انگلیسی و امریکایی وارد مذاکره شود. دکتر مصطفی الموتی، ایران در عصر پهلوی، ج ۹، لندن، ۱۹۹۱، ص ۶۱

## توده، یک اسم عام

ایرج اسکندری، یکی از موسسین و بنیانگذاران حزب توده، پیرامون نحوه تشکیل حزب می‌گوید:

بعد از مرگ ارانی، در سال ۱۹۴۰ جنگ دوم جهانی جریان داشت، ولی هنوز آلمان‌ها به شوروی حمله نکرده بودند و ما حدس می‌زدیم که بالاخره به یک نحو ممکن است ما از زندان بیرون بیاییم. بحث ما این بود که اگر از زندان مرخص شدیم، چه بکنیم و چه کاری می‌توانیم بکنیم. برخی از رفقا به طور ساده می‌گفتند در این صورت ما باید حزب کمونیست را راه بیندازیم. نظر شخصی من که رفقا آن را پسندیدند، این بود که باید توجه داشته باشیم که در صورت خروج ما از زندان، چند

عامل وجود دارد که مانع از آن است که ما مستقیماً به عنوان حزب کمونیست عمل کنیم؛ نخست تشکیل حزب کمونیست تابع تشریفات معینی بود... ثانیاً، وجود قانون ۱۳۱۰ که طبق آن حزب کمونیست نمی‌توانست قانونی باشد، مانع از آن بود که ما بتوانیم فعالیت علنی داشته باشیم... عقیده من این بود که ما باید حزبی تشکیل دهیم که دارای پروگرام حداقل دموکراتیک بوده و جنبه ضداستعماری داشته باشد. در آن موقع البته توجه عمده ما امپریالیسم انگلستان بود. رفقا از من سوال کردند: در این صورت چه اسمی به نظر تو می‌رسد؟ گفتم: یک اسم عام که در عین حال اگر خواسته باشیم بتوانیم از آن به معنای کمونیستی هم استفاده کنیم و چون لغت (masse) توده) در نظر بود... گفتم مثلاً حزب توده.

خاطرات ایرج اسکندری، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۰۶



ایرج اسکندری

## سیاست نفاق

با توجه به احساسات مذهبی قوی در مردم ایران، حزب توده که مرام کمونیستی داشت از ابتدا با روش‌های منافقانه کوشید خود را حامی مذهب جا بزند و بدین ترتیب با دادن شعارهای مذهبی و حتی برگزاری برنامه‌های دینی توانست بخشی از مردم را جذب خود کند. به همین منظور در بیانیه‌ای که در تاریخ ۱۳۲۵/۱۰/۱۵ منتشر ساخت، چنین اعلام کرد:

... این نکته را باید تذکر بدهیم که حزب توده ایران نه فقط مخالف مذهب نیست، بلکه به مذهب به‌طور کلی و مذهب اسلام خصوصاً احترام می‌گذارد و روش حزبی خود را با تعلیمات عالی‌مذهب محمدی منافی نمی‌داند، بلکه معتقد است که در راه هدف‌های مذهب اسلام می‌کوشد. حزب ما فوق‌العاده خرسند و مسرور و مفتخر خواهد بود اگر از طرف روحانیون روشنفکر و دانشمند مورد حمایت قرار گیرد و آرزو دارد که تمام متدینین به دیانت اسلام بدون توجه به بهتان‌های دشمنان، مطمئن باشند که حزب توده ایران حامی جدی تعالیم مقدس اسلام خواهد بود و با آن ذره‌ای معاند و مخالفت نخواهد داشت و هرگونه مخالفتی را ابلهانه خواهد پنداشت...

گذشته چراغ راه آینده است. جامی، سمندر، بی‌تا، ص ۴۳۸

## ملی اما وابسته!

حزب وابسته توده همواره از «ملی بودن» خود دم می‌زد اما:

احدی این مساله «ملی بودن» حزب را جدی نگرفت. بر این اصل بود که مهندس علوی، (که در آن موقع تنها عضو ساده حزب بود) می‌گفت: حزب توده را روستا با توصیه کارکنان اداره تجارتی شوروی رو به راه کرد. با این شهرت، کسب عنوان ملی برای حزب توده محال بود. مساله «ملی بودن» حزب از همان ایام به عنوان شوخی تلقی شد و یکی از علل این شک، همکاری نزدیک حزب با انگلیسی‌ها بود.

احسان طبری، کژراهه: خاطراتی از تاریخ حزب توده، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۴۶

## عدالت سوسیالیستی!

آقای محمد مهدی عبدخدايي از زندانیان سیاسی دوران پهلوی از یک توده‌ای سرشناس - مهندس شرمینی - در زندان شاه دو خاطره جالب زیر را نقل می‌کند:

در زندان مهندس نادر شرمینی هم بود که برای همفکران خود کلاس [درس] گذاشته بود. این آدم تاریخ تمدن شوروی را ترجمه کرده و سمت دبیری سازمان جوانان حزب دمکرات را هم بر عهده داشت و از جانب حزب توده خودش را کاندیدای ریاست جمهوری ایران کرده بود. برخی از ناموران آن زمان از جمله خالد بکتاش، محمد جعفر محجوب حتی موریس تورز در فرانسه، تولیاتی در ایتالیا، (کمونیست‌های کله‌کنده دنیا) او را به عنوان تئوریسین بزرگ قبول داشتند. من چند جلسه‌ای در کلاس درس ایشان شرکت کردم و همان اول به ایشان گفتم: «من حق اشکال دارم یا ندارم؟» گفت: «اشکال یعنی چه؟» گفتم: «در حوزه‌های علمیه وقتی استاد تدریس می‌کند طلبه حق دارد از استاد سوال کند یا ایرادی را که به نظرش می‌رسد مطرح کند.» و او چون نمی‌خواست خودش را از تک و دو بیاندازد گفت: «ایرادی ندارد.» اولین ایرادی که به گفته‌های ایشان گرفتم راجع به مساله تغییر و تحول بود. در جلسه دوم ایشان راجع به عدالت اجتماعی



صحبت کرد و باز من طرح سوال و اشکال کردم. در جلسه سوم مرا از جلسه اخراج کرد و گفت شما حق نداری دیگر در این جلسات شرکت کنی.

خاطره دیگری هم از این آقای شرمینی دارم که گفتنش در اینجا لازم است. تنها زندانی سیاسی که نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت من بودم. ساعت بیدارباش هفت صبح بود. من برای اقامه نماز صبح زود بیدار می‌شدم و برای این که دیگران را بیدار نکنم آهسته از اتاق بیرون می‌آمدم. یک روز صبح که رفتم دستشویی وضو بگیرم متوجه شدم توی دستشویی بوی پرتقال پیچیده بی‌اختیار ایستادم ببینم که این بوی پرتقال از کجاست؟ دیدم آقای نادر شرمینی از توی توالت بیرون آمد و دستهایش را به پشتش گرفته است گفتم: «آقای مهندس بوی پرتقال از کجاست؟» نمی‌توانست انکار کند گفت: «من توی توالت داشتم پرتقال می‌خوردم.» گفتم: «چرا توی توالت؟» گفت: «دکتر به من توصیه کرده ویتامین (ث) بدنت کم شده و باید میوه بخوری، من به خانم گفتم برای من پرتقال خریده و به زندان آورده و من پرتقال‌ها را لای لحاف و تشک خود قايم کرده‌ام، چون توی کمن - یعنی همان زندگی اشتراکی - یک پرتقال هم به من نمی‌رسد، ناچارم مخفیانه پرتقال بخورم.» گفتم: «عجب! آقای مهندس، عدالت سوسیالیستی همین بود؟ زندگی اشتراکی بشر اولیه را که در درس‌هایتان ترمیم می‌کنید این است؟ شما به چه چیزی اعتقاد دارید؟»

عبدخدايي، محمد مهدی، خاطرات محمد مهدی عبدخدايي، مروری بر تاریخچه فداییان اسلام / تدوین مهدی حسینی، تهران مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹، صص ۲۷۴ - ۲۷۲

## اشتباه بزرگ



پس از ۳۰ سال دکتر رضا رادمنش به اشتباه خود و حزب در رابطه با نهضت ملی شدن نفت و شخص مصدق که او را عامل عدم پیشرفت مردم ایران می‌دانستند، اعتراف کرد. او برای خواهرزاده‌اش چنین شرح داده است:

پاسخ وی [رادمنش] کاملا صراحت داشت. او گفت در جریان نهضت ملی شدن نفت به رهبری دکتر مصدق متأسفانه ما مرتکب اشتباه بسیار بزرگی شدیم و می‌توانم صادقانه اعتراف کنم که بابت این اشتباه استراتژیکی نه فقط حزب توده بلکه ملت ایران بهای گزافی پرداخت و در تشریح چگونگی موضوع ادامه داد که سخنان آن موقع من در حقیقت موضع رسمی رفقای شوروی بود

## مرگ بر ساعت!



در جریان اختلافات دولت ساعد و حزب توده برای عدم واگذاری نفت شمال به شوروی، تظاهراتی در مازندران انجام شد که احسان طبری آن را چنین شرح می‌دهد:

آن موقع من در مازندران بودم و ایرج اسکندری که وکیل مجلس بود. برای دیدار از حوزه انتخاباتی خود به ساری آمده بود. در آن موقع دستور اکید و شدید رهبری واصل شد که بایست علیه ساعد تظاهراتی را ترتیب دهیم. تعداد اعضای حزب در ساری در آن موقع ۱۰۱۵ نفر بود. این صف بسیار دقیق با طرز مضحکی، بدون روحیه، «راهپیمایی» خود را با شرکت ایرج اسکندری شروع کرد. اسکندری از شرکت در این تظاهر ناراضی بود. من نیز کمتر از او از این وضع حقیر و مضحک ناراحت نبودم و از راهپیمایی در این وضع احساس شرم می‌کردم. در مورد اسکندری مساله بر سر امتیاز نفت با ساعد نبود، زیرا در اصل مساله، او با حزب مخالفتی نداشت؛ مساله آن بود که او، وکیل مجلس، در تظاهراتی شرکت می‌کرد که طرفدارانش ۱۵ - ۱۰ نفر بودند. وقتی شعار مرده باد ساعد داده می‌شد، چون محل تظاهر در «میدان ساعت» ساری بود، مردم ساده آن را تظاهری علیه «ساعت» شمردند و نمی‌دانستند که ساعت، که عقربه‌های پرکوشش و وفادارانه‌اش وقت را به مردم اعلام می‌کرد، چرا آنقدر مخالفت حزب توده را به خود جلب کرده است؟

احسان طبری، کزراهه؛ خاطراتی از تاریخ حزب توده، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۶۴

## اشراف زاده کمونیست



مریم فیروز، دختر فرمانفرما و همسر نورالدین کیانوری، چگونگی ورود و ماندگاری خود را در حزب شرح می‌دهد. نکته قابل توجه آن است که او پس از ۸۰ سال سن و با وجود آگاهی از سقوط کمونیسم و فروپاشی ارباب شمالی، همچنان بر توهمات خود باقی مانده است:

سلیمان میرزا اسکندری که از بنیانگذاران اصلی حزب توده بود، از پذیرش زنان در حزب خودداری می‌کرد. ولی این مساله اهمیت چندانی نداشت. ما در کنار و در حاشیه حزب، حرکتی را آغاز کردیم. مشارکت مستقیم نداشتیم ولی وقتی تظاهراتی برپا می‌شد، ما در کنار آن بودیم و حرکت می‌نمودیم. چون در هر حال آنها علیه شاه کار می‌کردند. بعد از آشنایی با بزرگ علوی او مرا به گروه زن‌ها معرفی کرد... در دومین جلسه بود که با خانواده اسکندری آشنا شدم... و پیشنهاد کردم که سازمانی داشته باشیم... تنها خانمی که طبق ضوابط روز می‌توانست امتیاز انتشار نشریه‌ای را بگیرد خانم زهرا اسکندری بود که تحصیلاتی در سطح لیسانس داشت. از این رو... مجوز انتشار نشریه «بیداری ما» را گرفتیم... با گذشت دو، سه سال سازمانی به نام «سازمان زنان» تشکیل دادیم... به این ترتیب من وارد این جریان شدم. بعد هم در کنگره حزب از طرف جمعی از نمایندگان به عنوان عضو مشاور کمیته مرکزی انتخاب گردیدم. خیلی‌ها هم مخالف بودند. بخصوص از کادر رهبری به طوری که مرا برای شرکت در جلسات دعوت نمی‌کردند به این معادیر که هنوز عضویت حزبی‌اش به آن پایه نرسیده، البته نمی‌توانستند بگویند که منتخب کنگره نیست... بعد از این هم که به اروپا رفتیم من جزء کارها بودم... پس می‌بینید که من از سال ۱۳۲۰ در کنار حزب بودم و بعد هم عضو شدم و حال که ۷۹ سال دارم پنجاه سال است که در حزب هستم.

خاطرات مریم فیروز (فرمانفرمایان)، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳، ص ۴۱.

## پر کردن انبارهای اسلحه

دکتر جهانشاهلو افشار که خود از سران حزب توده بود، معتقد است که خیانت کیانوری به مابقی افسران حزب توده مربوط به دوران پس از کودتای سپاه ۲۸ مرداد است. وی نمونه‌ای برای اثبات این مدعای خود ذکر می‌کند:

آقای دکتر کیانوری برای این که باقیمانده افسران توده‌ای را نیز به کشتن دهد پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای این که خود را هم از تک و تانیندازد دستور داد که تودم‌های همه جا خود را برای انقلاب کمونیستی و به دست گرفتن فرمانروایی آماده کنند. از آن میان آقای سروان تخبشالی تودم‌های با نام مستعار مظفری را به نارنجک و بمب‌سازی وادار کرد که بینوا با ترکیدن یک نارنجک یک دست و یک چشم و یک سوی چهره خود را از دست داد و افسران دیگر را وادار کرد تا از بخش‌های ارتش جنگ‌افزار و هر چه که در دسترسشان هست بزدند و به انبار حزب توده بیاورند. در این باره سروان هوایی عضو سازمان افسری توده... در مسکو با من درددل می‌کرد گفت... ما در چه محظوری گیر کرده بودیم. من می‌بایستی از بخش خودمان نیروی هوایی نارنجک و فشنگ و نوار رگبار... بزدم و بیاورم به حزب. همواره بیم داشتیم که دوستان افسرم از بسته‌هایی که با خود از سربازخانه می‌آورم بدگمان شوند و هر روز بخشی از گوشت تنم از بیم آبرو آب می‌شد.

دکتر نصرت‌الله جهانشاهلو افشار، ما و بیگانگان، تهران، ورجاوند، ۱۳۸۰.



نورالدین کیانوری

## دستور آقای سفیر

فریدون کشاورز داستان وزارت خود را نقل می‌کند و نقش سفیر شوروی در این جریان را بخوبی آشکار می‌سازد. طبیعتاً از خلال این داستان میزان وابستگی حزب به همسایه شمالی نیز آشکار می‌شود:

... مظفر فیروز که رل «همه‌کاره» قوام را بازی می‌کرد به باغ که وزرا در آن جمع بودند آمد و گفت: ... آقایان وزرا، حاضر باشند که برای معرفی نزد شاه برویم و بعد گفت: آقایان به ترتیب معرفی خواهند شد: نام هر یک از وزرا و وزارتخانه مربوطه هر یک را برد تا به من رسید و گفت: آقای دکتر کشاورز وزیر پست و تلگراف؛ من با تعجب گفتم: گمان می‌کنم اشتباهی رخ داده زیرا حزب به من گفته است که متصدی وزارت فرهنگ و تعلیمات عالی خواهد بود و او به من جواب داد: ما با حزب وزارت پست و تلگراف را برای شما در نظر گرفته‌ایم. چند بار بین من و او گفتگو شد...

اکبرخان، پیشخدمت قوام به باغ آمد و گفت آقای دکتر کشاورز، آقای سفیر شوروی می‌خواهند با شما با تلفن صحبت کنند... صدایی به زبان فارسی گفت آقای دکتر کشاورز، سلام، من آشورف منشی سفارت شوروی هستم. جناب آقای سفیر سادچیکف حاضرند و من مطالب ایشان را برای شما ترجمه می‌کنم. ایشان از شما خواهش می‌کنند که وزارت پست و تلگراف را قبول کنید زیرا آقای قوام‌السلطنه عجله دارند و باید وزرا، به اعلیحضرت معرفی شوند. آقای سفیر می‌گویند قبول این وزارت به نفع حزب شما و به نفع ایران و شوروی است... صحبت آشورف بسیار مرا عصبانی کرد و با فریاد جواب دادم: به آقای سادچیکف بگویید از کی سفیر یک دولت خارجی به خود اجازه می‌دهد که برای من دستور صادر کند؟ ایشان چه حق دارند که در امور کشور ما و حزب ما دخالت نمایند؟ من عضو حزب توده ایران هستم که به من دستوری داده و به احدی اجازه نمی‌دهم که برای من تکلیف معین کند و گویی را گذاشتم... جواب من به سفیر شوروی قوام را وادار به تسلیم کرد. (ص ۹۹)

### اسمی از حزب نبر

فریدون کشاورز داستان ترور احمد دهقان توسط حسن جعفری و خیانت حزب به جعفری را از زبان یکی از افسران فراری حزب توده به شوروی سابق به نام قبادی چنین شرح می‌دهد:

وقتی که حسن جعفری عضو حزب توده ایران، احمد دهقان مدیر تهران مصور را کشت (۶ خرداد ۱۳۲۹) او را به زندان قصر آوردند. فردای آن روز کیانوری مرا به محل مخفی خواست و به من دستور داد که با جعفری صحبت کنم و به او بگویم که حزب مشغول تهیه [مقدمات] فرار اوست و به او بگویم نترسد و اسمی از حزب نبرد. باید دانست که وکیل مدافع جعفری از او به عنوان کسی که به علل شخصی و نه سیاسی، احمد دهقان را کشته، دفاع کرد.

... قبادی می‌گفت که جعفری که می‌دید حزبی که حتی افسر شهرانی مخفیانه عضو آن است به فکر فرار اوست، جرات یافته و نامی از حزب و کیانوری نبرد... قبادی گفت روزی به دستور کیانوری به او گفتم: کار فرار تو درست شده و روزی که ترا برای اعدام به میدان سپه می‌آورند وقتی که می‌خواهند ترا اعدام کنند عده زیادی از اعضای حزب به عنوان تماشاچی در میدان حاضر بوده و ترا از دست چند پلیس و نظامی خلاص کرده و فرار می‌دهند و به جای امنی می‌برند قبادی با گریه برای ما تعریف کرد که جعفری حرف‌های او را باور کرده بود و با راحتی به پای دار رفت و وقتی که خواستند حلقه طناب را به گردن بیندازند ناراحت شد و نگاهی با تعجب به من کرد که برای تسلی او با او رفته بودم. ولی دیگر دیر بود.

فریدون کشاورز، من متهم می‌کنم حزب توده ایران را، تهران، توس، بی‌تا، ص ۷۵

## تصفیه به روش توده‌ای

رهبران حزب توده همواره با انواع روش‌ها، توده‌ای‌های قدیمی و پراستاد را از سر راه خود برمی‌داشتند تا اطلاعات آنها بعدها برای حزب در دسترس ایجاد نکند. ضیاءالدین الموتی در خاطرات خود یک مورد از آن را شرح می‌دهد:

روزی اسناد و مدارک کتبی در اختیار او [ضیاء الموتی] گذاشته شد که به اصفهان برود و مساله مورد اختلاف را حل کند. آدرس و علامت تماس به او داده شد و به اصفهان عزیمت کرد. قبل از مراجعه به آدرس مزبور در خیابان، یکی از دوستان قدیم حزبی به نام عبدالحسین بزرگ‌زاد کارمند دادگستری به او برخورد و او با اصرار زیاد نامبرده را به منزل خود برد و گفت: هر کاری داری فردا انجام بده. [آنگاه] تا پاسی از شب گذشته مشغول گفتگو شدند. سپس بزرگ‌زاد تقاضا کرد که آدرس به او گفته شود. مقاومت بی نتیجه بود، آدرس را گفت. آقای بزرگ‌زاد به محض شنیدن آدرس از حال عادی خارج و بی‌نهایت خشمگین و عصبانی شد و پس از لحظه‌ای به زحمت به خود آمد و گفت این آدرس ده روز است لو رفته و تو می‌خواهی با مدارک به دام مرگ بروی؟! چه کسی این دام را برای تو گسترده و تو را به این قتلگاه هدایت کرده است؟ غیرممکن است مرکز از لو رفتن این آدرس اطلاع نداشته باشد. به هر حال با تماس جنبی به مطلب مورد نظر رسیدگی شد و پس از مراجعت به تهران از کمیته مرکزی خواسته شد که چرا ضیاء الموتی به آدرس لو رفته با مدارک هدایت شده است؟ تبسم کذایی و مودیانه کیانوری در جلسه مساله را مشخص کرد.

ضیاء الموتی، فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران؛ جنبش‌های چپ، تهران، چاپخش، ۱۳۷۰، ص ۳۶۹



حزب توده به روایت اسناد

# از پیشوای عالیقدر، استالین متابعت کنید



به کوشش پویا شکبیا

حزب توده که پس از شهریور ۱۳۲۰ تاسیس شد، در ارتباط وسیع و وثیق با اتحاد جماهیر شوروی (سابق) بود و هر چه ابلاغ می‌شد اجرا می‌کرد و بر این وابستگی نیز افتخار می‌کرد. (سند شماره ۱) شوروی مأمون سران حزب توده در مواقع بحرانی بود و حتی اعضای برجسته حزب در مواردی که خطر فوری بود، برای اجتناب از دستگیری به سفارت این کشور در تهران پناه می‌بردند. شوروی همچنین خدمات گوناگون و متنوع دیگری نیز به توده‌ای‌ها می‌داد که آموزش کادرهای حزب از جمله آنها بود. سند شماره ۲ مبین آن است که یکی از پزشکان بیمارستان شوروی [بیمارستان میرزا کوچک‌خان کنونی در تهران] مامور تربیت کادر برای حزب بوده است.

حزب در کنار فعالیت‌های آشکار خود، یک سازمان نظامی بسیار قوی و منسجم ایجاد کرده بود تا هر زمان که شوروی صلاح دانست با یک کودتای نظامی، قدرت را به دست بگیرد ولیکن اعضای این تشکیلات زیرزمینی به تدریج دستگیر و زندانی یا اعدام شدند.

اعضای زندانی شاخه نظامی بعدها کوشیدند با هر حبله در دل شاه‌راهی پیدا کنند و در مناسبت‌های مختلف با ارسال پیام‌های تبریک (سند شماره ۳)، تسلیت (سند شماره ۵ و ۴) به پیشگاه ملوکانه! درصدد بودند راهی برای رهایی خویش بیابند، جالب آن که یکی از این پیام‌ها در محکومیت ترور حسین علا بود که در آستانه سفر به بغداد در سال ۱۳۳۴ (و پیوستن ایران به پیمان بغداد در خلال آن سفر) صادر شده است. (سند شماره ۶) می‌دانیم که پیمان بغداد توسط آمریکا و انگلیس رهبری می‌شد و بر «سد نفوذ» شوروی بر اساس ایجاد کمربند امنیتی به دور ابرقدرت شرق بنیان یافته بود. حلقه‌های این کمربند در اروپا، ناتو بود و در خاورمیانه پیمان بغداد و در خاور دور نیز پیمان سیپتو. لذا فدائیان اسلام در مخالفت با پیوستن ایران به پیمان مذکور درصدد ترور حسین علا برآمدند که البته ناکام ماند.

از کادرهای اصلی حزب توده که پس از کودتای ۲۸ مرداد برای حفظ جان و آزادی خویش شیدیدا به دست و پا افتاده و از هر کاری رویگردان نبود، می‌توان رضا شلتوکی را نام برد. او پس از انقلاب، از کاندیداهای حزب برای عضویت در مجلس خبرگان قانون اساسی از کرمانشاه بود. حزب در تبلیغات انتخاباتی به استقامت شگرف او در مقابل جلاخان شاه اشاره می‌کند (سند شماره ۷) لیکن از او ندامت‌نامه‌های مختلفی صادر شده است. جالب آن که یکی از این توبه‌نامه‌ها را وی و ۲۰ نفر مارکسیست لنینیست دیگر امضا کرده و به همراه قرآنی که با آن سوگند وفاداری به شاه و رژیم سلطنتی یاد کرده‌اند برای محمدرضا پهلوی ارسال داشته‌اند. (سند شماره ۸ و ۱۰) از دیگر نقاط سیاه در پرونده حزب توده می‌توان ارتباط آن با جریان تجزیه‌طلبی فرقه دموکرات در آذربایجان را نام برد که وقتی اسناد این همراهی توسط دولت وقت کشف شد، به دستگیری رضا روستا از کادرهای اصلی حزب توده و دبیر اول شورای متحده مرکزی (وابسته به حزب) منجر شد. در این زمینه اسناد بسیاری موجود است که نامه صمیمانه رضا روستا به یکی از سران فرقه دموکرات (سند شماره ۱۱) از آن جمله است.

## ● سند شماره ۱

**پرچم اتحاد جماهیر شوروی را ببوسید!**  
اعضای حزب توده ایران!

کارمندان سازمان‌های همدست و همکار حزب توده و ای دوستان شوروی! پیام دکتر رادمنش را در سال نو، راهنمای زندگانی خود قرار دهید! [چون قدرت حزب توده از مارکسیسم لنینیسم است. اعضای آن باید پرچم اتحاد جماهیر شوروی را ببوسند و با نهایت سرافرازی از پیشوای عالیقدر آن، استالین متابعت نمایند.]

## ● سند شماره ۲

**پروفسور زاخارف و تربیت توده‌ای‌ها**

شماره: ۲۰۳۹/الف تاریخ: ۴۳/۲/۱  
موضوع: فعالیت در بیمارستان شوروی  
پروفسور زاخارف که از کادرهای ورزیده شوروی است در بیمارستان شوروی ضمن طبابت مسوولیت تربیت کادر برای حزب منحل توده می‌باشد. این پروفسور به زبان ترکی و فارسی آشنایی کامل دارد صلاحیت هر کس که از طرف این پروفسور تأیید شود غیرمستقیم به شوروی فرستاده می‌شود ضمناً در امور مخبراتی هم ورزیده است نکته قابل توجه اینکه دانشجویی از دانشگاه تهران به نام رسولی که گویا در دانشکده علوم تحصیل می‌کند تحت آموزش و تعلیمات این پروفسور می‌باشد.

[در حاشیه سند آمده است: آقای شهسواری

به پرونده روابط ایران و شوروی ضمیمه و از ساواک تهران خواسته شود تحقیقات بیشتری در این زمینه معمول و مشخصات کامل رسولی را اعلام دارد.

از اداره کل هشتم نیز با توجه به اطلاعیه ساواک تهران تقاضا شود و هرگونه اطلاعی در این باره دارند به این اداره اعلام نمایند. ۴۳/۲/۸

## ● سند شماره ۳

**تبریک به شاهنشاه محبوب!**

زندانیان توده‌ای برای عفو خود از هر بهانه‌ای برای ابراز مراتب بندگی خویش به پیشگاه شاه استفاده می‌کردند. در اسناد زیر نمونه‌هایی از این قبیل ابراز ارادت‌ها را می‌بینیم:

پیشگاه مبارک بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

مفتخراً جان‌نثاران امضاکنندگان زیرین با قلبی مملو و آکنده از احساسات شاه‌پرستانه آغاز پانزدهمین سال سلطنت شاهنشاه معظم و محبوب خود را از صمیم قلب به پیشگاه مبارک تبریک عرض نموده و از درگاه خداوند متعال سلامت و بقاء سلطنت پادشاه رعیت پرور و مهربان و سلسله پهلوی را مسئلت داریم. جاوید باد شاه پاینده باد ایران. در اهتزاز باد پرچم سه‌رنگ ما

[در ذیل این سند تعداد زیادی امضا به چشم می‌خورد که به دلیل محدودیت جاز ذکر آن درمی‌گذریم.]

## ● سند شماره ۴

**تسلیت به پیشگاه همایونی**

شماره ۲۳۰

ابتدا رئیس زندان، نوشته‌های نادمین توده‌ای را با نامه زیر برای وزارت جنگ فرستاده است:

تاریخ ۳۴/۸/۲۲ پیوست ۲ برگ وزارت جنگ

از زندان شماره ۲ به فرمانداری نظامی شهرستان

تهران و حومه

بدین وسیله ۲ برگ عریضه معروضه به مناسبت یکمین سال درگذشت والا حضرت فقید شاهپور علیرضا پهلوی که به پیشگاه بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تقدیم داشته‌اند جهت هرگونه اقدام مقتضی به پیوست تقدیم می‌گردد.

رئیس زندان فرمانداری مرکزی

## ● سند شماره ۵

**[سپس نامه‌ای با امضای دهها افسر توده‌ای به شرح زیر برای شاه ارسال شده است]**

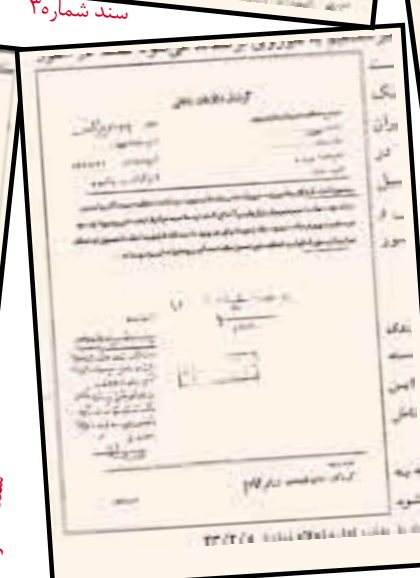
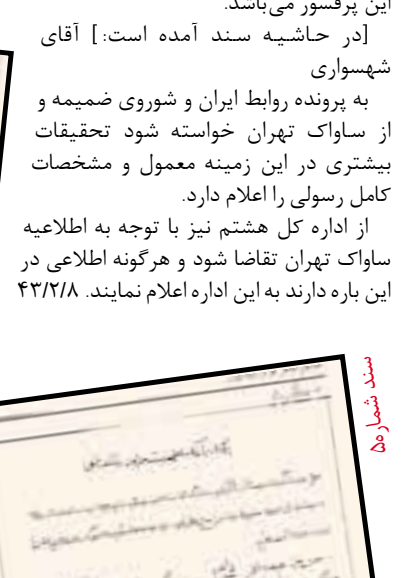
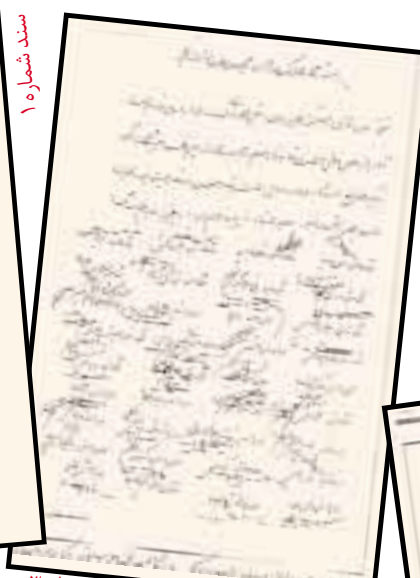
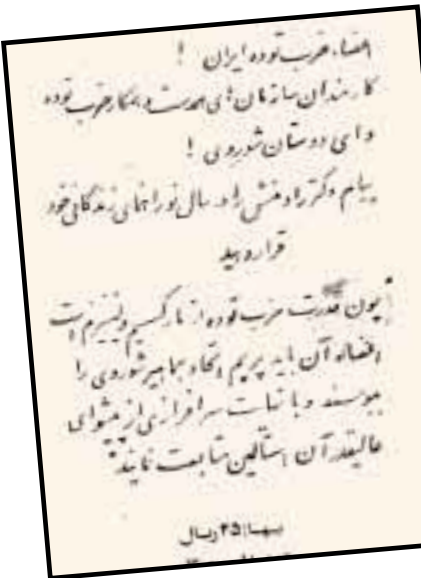
پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مفتخراً جان‌نثاران با نهایت تائر و تالم یکمین سال درگذشت والا حضرت فقید شاهپور علیرضا فرزند برومند خاندان پهلوی را به پدر تاجدار خود اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تسلیت عرض نموده بقاء سلامت آن شهیرار عدالت‌گستر و خاندان جلیل سلطنت را از خداوند متعال مسالت می‌نماییم. [در ادامه تعداد زیادی از افسران توده‌ای نامه را امضا کرده‌اند که از ذکر اسامی آنها درمی‌گذریم.]

## ● سند شماره ۶

**... ما افسران شاه‌پرست!**

۳۴/۸/۲۶

تیمسار معظم فرمانداری نظامی تهران و راه‌آهن سرتاسری کشور



محترما به استحضار خاطر مبارک می‌رساند انتشار خبر سوء قصد به جناب آقای علاء نخست‌وزیر محبوب معظم ما که همواره منشاء خدمات مفید در راه اجرای منویات شاهنشاه عظیم‌الشان و سعادت کشور می‌باشند موجب تائر شدید ما افسران شاه‌پرست زندانی گردیده و با عرض مراتب خوشوقتی از سلامتی جناب آقای نخست‌وزیر و عدم موفقیت دشمنان میهن، از درگاه قادر متعال، سلامت و بقای وجود مبارک شاهنشاه محبوب و نخست‌وزیر میهن‌پرست و اولیای محترم کشور را مسئلت داشته و آمادگی خود را برای هر گونه مبارزه عملی علیه دشمنان میهن و مقام سلطنت معروض می‌دارند.

[اسامی و امضای حدود ۷۰ افسر توده‌ای در ادامه ذکر شده است.]

جوان مبارز شد. رفتار رفیق رضا شلتوکی، نمونه بارزی از رفقا یک مبارز آگاه و پیگیر است در زندان.

**اظهار پشیمانی**

از: زندان شماره ۲ فرمانداری  
به: فرمانداری نظامی شهرستان تهران و حومه  
در مورد ستوان دوم سابق رضا شلتوکی  
بدین وسیله ۲ برگ عریضه معروضه به پیشگاه بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و یک برگ به تیمسار فرمانداری نظامی تهران که در آن اظهار ندامت و پشیمانی از خطا و اعمال گذشته نموده است، جهت هر گونه اقدام مقتضی به پیوست تقدیم می‌گردد.

رئیس زندان فرمانداری نظامی تهران سرگرد کاووسی

**سند شماره ۹**

**سوگند توده‌ای‌ها به قرآن مجید**

رونوشت: ۱۷۹-۳۴/۸/۱۹  
زندان افسران محکوم فرمانداری نظامی تهران بدین وسیله یک جلد کلام‌الله مجید که در ظهر آن ۲۱ نفر زندانیان مشروحه زیرین سوگند وفاداری نسبت به شاهنشاه و رژیم سلطنت مشروطه یاد نموده‌اند، به انضمام یک برگ عریضه معروضه به پیشگاه شاهانه مبنی بر عرض ندامت و پشیمانی از خطای گذشته، جهت هر گونه اقدام مقتضی به پیوست تقدیم می‌گردد.

[در ادامه اسامی ۲۱ افسر توده‌ای آمده که نام ستوان ۲ سابق شلتوکی در ردیف ۱۸ آن به چشم می‌خورد.]

**آشنایی با «مربی نسل جوان مبارز»**

حزب توده سال ۱۳۵۸ پس از پیروزی انقلاب اسلامی در جریان انتخابات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی می‌کوشید با ترسیم چهره‌ای مبارز از کاندیدای خویش، برای وی کسب رای کند، اما اسناد زیر واقعیت را افشا می‌کنند:

...رفیق رضا شلتوکی، عضو هیات سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران از جانب حزب ما نامزد نمایندگی در مجلس بررسی نهائی پیش‌نویس قانون اساسی از کرمانشاه است... جلادان شاه مخلوع نتوانستند او را به زانو در آورند. برعکس او بود که تمام شرایط مهیب تحمیلی را در برابر اراده خویش درهم شکست و سازمان‌دهنده مقاومت جمعی زندانیان سیاسی و مربی نسل

**سند شماره ۱۰**  
**زنده باد شاهنشاه!**

تیمسار معظم فرماندار نظامی تهران و راه‌آهن سراسری ایران، محترما معروض می‌دارد: این جانب ستوان دوم سابق هوایی رضا شلتوکی که به جرم عضویت در سازمان نظامی وابسته به حزب منحل توده محکوم و زندانی می‌باشم، صادقانه اعتراف می‌نمایم که مدت کمی (سه‌ماه) همان‌طور که در پرونده منعکس است، فریب تبلیغات گمراه‌کننده سازمان مزبور را خورده، ولی خدای متعال را شکر که علاوه بر این که قدمی در را منافع حزب مزبور برنداشته‌ام] در اولین گام‌های خود، پی به مقاصد خیانتکارانه آنها برده و دریافتیم که در چنگال آنها افتاده و از حس غرور ملی و شاه‌پرستانه من سوءاستفاده نموده‌اند.

اینک ضمن اقرار صریح به خطاهای گذشته، [به] وسیله تیمسار از پیشگاه آن پدر تاجدار استدعای عفو و بخشودگی نموده، همان‌طور که به قرآن مجید سوگند یاد کرده‌ام، دومرتبه تجدید سوگند نموده که تا آخرین قطره خون خود را در راه شاهنشاه بزرگ و استقلال ایران عزیز فداکاری نموده و با هر نوع تبلیغات بر علیه مقام شامخ سلطنت مبارزه نمایم.

زنده باد شاهنشاه  
ستواندوم سابق هوایی - رضا شلتوکی

**سند شماره ۱۱**

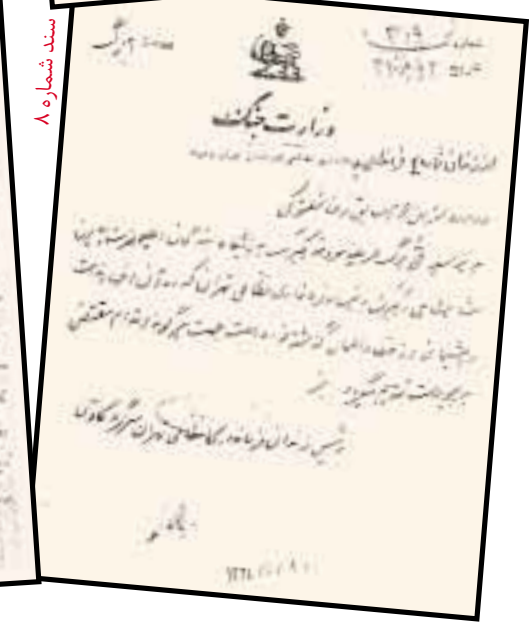
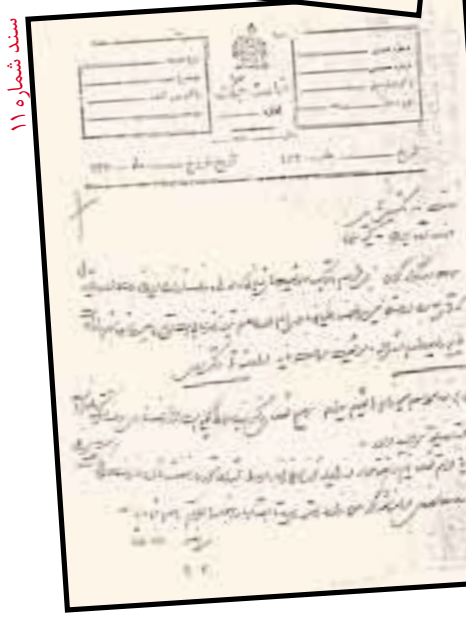
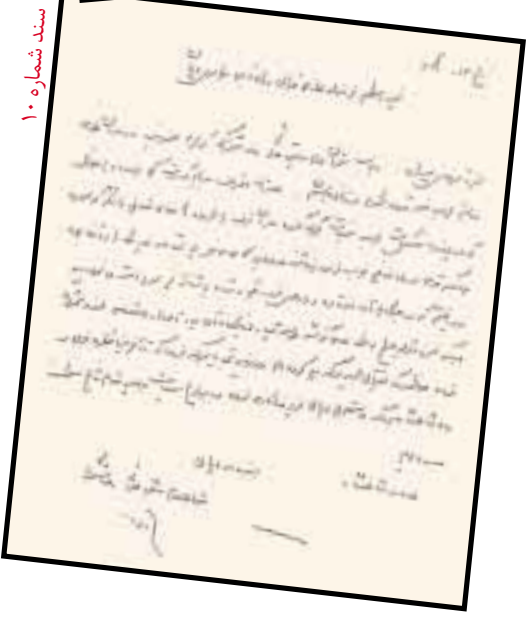
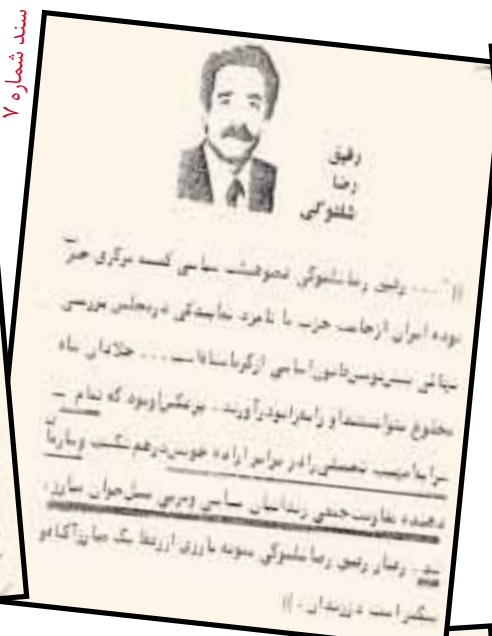
**همکاری با تجزیه‌طلبان**

حزب توده، پنهانی با فرقه تجزیه طلب دموکرات در آذربایجان نیز در ارتباط بود که سند زیر گوشه‌ای

**از این پیوند را نشان می‌دهد:**  
رونوشت نامه دکتر یزدی

حزب توده ایران - کمیته تهران  
دوست بزرگوار گرامی، پس از سلام و تبریک به موفقیت‌های شایانی که در راه هدف آزادی ایران به دست آورده‌اید، حال که آقای صبری از دوستان صمیمی و طرف اطمینان ما برای انجام اموری عازم تبریز و شرفیابی است موقع را غنیمت شمرده، تجدید ارادت می‌نمایم و امیدوارم مشارالیه با موفقیت مراجعت نماید. ارادتمند شما دکتر یزدی.  
من هم به‌نوبه خود سلام صمیمانه‌ام را تقدیم می‌دارم. موضوع تقاضای دکتر یزدی مربوط به [ناخوانا] است و از طرف شما برای هدف مشترک ما لازم است، البته مضایقه نخواهید فرمود.  
ثانیا خواستم تقاضا نمایم که هفته [ای] دو بار در رادیو آذربایجان اخبار مربوط به شورای متحده و نهضت کارگری و فرونت [=جبهه] دموکراتیک ایران در ساعات مخصوص خوانده شود.  
اگر مانعی ندارد دستور دهید تا هفته [ای] دو بار اخبار را مستقیم بفرستم، با سلام به شما و همه.  
رضا روستا  
۱۳۲۵/۸/۳۰

**توضیح:** در تهیه اسناد این بخش از: «چپ در ایران» به روایت اسناد ساواک: سازمان افسران حزب توده، «چپ در ایران؛ روابط ایران و شوروی» و «چپ در ایران؛ رضا روستا به روایت اسناد ساواک» [هر سه اثر از انتشارات مرکز بررسی اسناد تاریخی]، «گامی در افشای حزب توده»، انتشارات جنگل، «روزنامه مردم»، ارگان مرکزی حزب توده ایران، ش. ۴۵ (۵۸/۵/۶) بهره گرفته‌ایم.





به کوشش مظفر شاهدی

در این بخش به معرفی تفصیلی و تحلیلی دو کتاب پیرامون حزب توده می‌پردازیم و سپس فهرست تعدادی از منابع و مآخذ مربوط به این موضوع، معرفی می‌شود:

## پیشخوان

### انتشار فصلنامه تاریخ معاصر ایران

چهل و سومین شماره فصلنامه تاریخ معاصر ایران منتشر شد. در این شماره می‌خوانیم: تجاوز نظامی بریتانیا به بوشهر و مقاومت مردم جنوب / دکتر عبدالکریم مشایخی نگاهی گذرا به مخالفت

روحانیون و اسلامگرایان با لویج انقلاب سفید در دوره نخست‌وزیری اسدالله علم (تیر ۱۳۴۱ - ۱۵ خرداد ۱۳۴۲) / مظفر شاهدی

رجال مشروطه (میرزا جوادخان سعدالدوله) / فاطمه معزی جلوه رضوی در مهم‌ترین سفرنامه‌های غربیان در دوره قاجار و اوایل پهلوی / فرهاد طاهری

مصاحبه با محمدصادق افتخار نماینده دوره ۲۴ مجلس شورای ملی / مرتضی رسولی پور والیگری مصدق (۱) فارس / جلال فرهمند تبعیدیه‌های مورس / جلال فرهمند

## کژراهه: خاطراتی از تاریخ حزب توده



نویسنده: احسان طبری  
ناشر: امیرکبیر  
نوبت چاپ: دوم، ۱۳۶۶  
قطع: رقعی / ۳۷۵ صفحه  
از جمله مهم‌ترین منابعی که تاکنون پیرامون فراز و فرود حزب توده ایران تدوین شده کتاب «کژراهه» نوشته احسان طبری از رهبران درجه اول این حزب است که سالیانی طولانی از عمر خود را در عضویت آن سپری کرده بود.

این اثر که در واقع خاطرات احسان طبری از قریب ۵۰ سال حضورش در حزب توده است - مخاطبان را با بسیاری از زوایای پیدا و پنهان و در عین حال پرفراز و نشیب حزب توده و رهبران و دست‌اندرکاران آن در ایران و سایر نقاط جهان و بویژه رابطه سلطه‌پذیرانه حزب توده و کادر رهبری آن از حزب کمونیست شوروی و دستگاه اطلاعاتی آن کشور آشنا می‌سازد.

این کتاب ۳۰ قسمت مجزا - که ارتباطی منطقی با یکدیگر دارد - را شامل می‌شود. بخشی از مهم‌ترین عناوین مطروحه در این کتاب عبارت است از: ادوار زندگی حزب توده / پیدایش حزب توده / شورای متحده و حزب توده / ابرقدرت‌ها و ایران / کادر مازندران / جریان نفت شمال / جریان آذربایجان و کردستان / حزب توده و کابینه قوام / انشعاب خلیل ملکی / واقعه تیراندازی به شاه / خروج از کشور / شوروی آن گونه که من دیدم / سه چهره سیاست‌ساز شوروی / درباره خروشچف / لئونید ایلچ برژنف / وضع رهبری و تشکیلات حزب توده در دوران مصدق و زاهدی / وحدت فرقه دموکرات آذربایجان و حزب توده / وضع توده‌ای‌ها در خارج / داستان دفاعیه خسرو روزبه درباره اختلافات شوروی و چین / داستان شهرداری و عزل رادمنش / وضع رهبری حزب توده در آستانه انقلاب اسلامی / برخی مختصات اخلاقی رهبران توده و بالاخره. حزب توده و تدارک برای براندازی انقلاب اسلامی.

مطالعه این اثر برای آنان که قصد دارند پیرامون فعالیت و عملکرد حزب توده ایران اطلاعات قابل توجهی کسب کنند، سودمند است.

## خاطرات نورالدین کیانوری



نویسنده: نورالدین کیانوری  
ناشر: موسسه اطلاعات  
نوبت چاپ: اول / ۱۳۷۱  
قطع: وزیری / ۶۸۷ صفحه -  
مصور

نورالدین کیانوری از رهبران و اعضای قدیمی و پرسابقه و در عین حال بسیار مطلع و آگاه از فعالیت، عملکرد و کارنامه حزب توده ایران است و بنابراین خاطرات او که از سوی پژوهشگران موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه به صورت سوال و جواب (مصاحبه و

گفتگو) تدوین و تنظیم شده است، می‌تواند در شمار منابع مطالعاتی بسیار بالرش و قابل اعتنای حزب توده ایران باشد. مصاحبه بسیار هوشمندانه و در عین حال با رعایت ترتیب تاریخی فعالیت و عملکرد حزب توده و نقش کیانوری در آن تهیه و تدوین شده و علاوه بر مقدمه، پیشگفتار، تصاویر و فهرست اعلام، متن اصلی کتاب در پنج بخش کلی زیر تنظیم شده است:

### بخش اول) خانواده، نوجوانی و جوانی

**بخش دوم)** با عنوان «از تاسیس حزب توده تا فرار از زندان» سامان یافته و در خلال آن، فعالیت و عملکرد حزب طی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۹ مورد بررسی و ارزیابی تحلیلی و تاریخی قرار می‌گیرد و بسیاری حقایق و ناگفته‌ها مطرح می‌شود که در متون تاریخی دیگر اثر چندانی از آن نیست.

**بخش سوم)** با عنوان «آغاز نهضت ملی تا خروج از کشور» کارنامه و عملکرد حزب طی سال‌های بسیار حساس و پرتنش و تعیین‌کننده ۱۳۳۴ - ۱۳۲۹ بیان شده است.

**بخش چهارم)** «دوران مهاجرت» نام دارد و طی آن کیانوری درباره مجموعه دلمشغولی‌ها، مشکلات، عملکرد و درگیری حزب توده و رهبری آن طی سال‌های ۱۳۳۴ - ۱۳۵۷ (عمدتاً در خارج از کشور) پرداخته است.

**بخش پنجم)** و پایانی کتاب هم به عملکرد حزب توده پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران اختصاص دارد و طی آن کیانوری کوشیده است روند تجدید فعالیت حزب را پس از انقلاب با ذکر دلایل و عواملی که باعث انحلال نهایی آن شد، مورد بررسی و ارزیابی تاریخی قرار دهد.

## فهرست برخی از مهمترین منابع حزب توده ایران

پرویز اکتشافی، خاطرات سرگرد هوایی پرویز اکتشافی، به کوشش حمید احمدی کلن، چاپخانه مرتضوی، ۱۳۷۷. ● بابک امیرخسروی و محسن حیدریان، مهاجرت سوسیالیستی و سرنوشت ایرانیان، تهران، پیام امروز، ۱۳۸۱. ● فریدون پیشواپور، جلال زندگی، تهران، شیرازه، ۱۳۷۶. ● اردشیر آوانسیان، خاطرات اردشیر آوانسیان از حزب توده ایران، کلن، حزب دموکراتیک مردم ایران، ۱۳۶۹. ● غلامحسین بقیعی، انگیزه، تهران، رسا، ۱۳۷۳. ● عبدالحسین مستوفی، پیرامون خاطرات نورالدین کیانوری، بی‌جا، پروین، ۱۳۷۳. ● بابک امیرخسروی نظر از درون به نقش حزب توده ایران، تهران، دیدگاه، ۱۳۷۵. ● سازمان نظامی حزب توده ایران به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۰. ● الهه کولایی، استالینیسم و حزب توده ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶. ● نجفقلی پسیان، مرگ بود؛ بازگشت هم بود، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۲۷. ● ناصر پورپیرا، چند بگو مگو درباره حزب توده، تهران، کارنگ، ۱۳۷۴. ● حزب توده ایران، اسناد و دیدگاه‌ها، حزب توده ایران، تهران، ۱۳۶۰. ● سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۰. ● سلسله مقالاتی در افشای کمیته مرکزی حزب توده و شوروی کنونی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا. ● اعتراضات سران حزب توده ایران، تهران، نگره، ۱۳۷۵. ● عبدالرحیم طهوری، سربانی به نام حزب توده ایران، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۸. ● فریدون کشاورز، من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده را، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۷. ● فریدون کشاورز و دیگران، چکمه‌های سرخ در جهان، تهران، بهروز، ۱۳۶۲. ● غلامحسین فروتن، سال‌هایی از گذشته، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۷۱. ● خسرو شاکری، اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، فلورانس، مزدک، ۱۳۵۳ / ۱۹۷۴. ● م. شونا، دولت زاهدی و حزب توده،

بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا. ● محمدحسین خسروپناه، سازمان افسران حزب توده ایران، تهران، شیرازه، ۱۳۷۷. ● علاءالدین میرمیرانی، کوره راهی از غبار، تهران، ندای فرهنگ، ۱۳۷۷. ● چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، [تاکتون] ۱۱ جلد، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، از ۱۳۷۸. ● خسرو معتمد، شبکه سازمان نظامی افسران حزب توده ایران، تهران، علمی، ۱۳۷۹. ● محمدصادق علوی، بررسی مثنی چریکی در ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹. ● هوشنگ منصوری، در آن سوی فراموشی، تهران، شیرازه، ۱۳۷۹. ● عبدالله برهان، کارنامه حزب توده و راز سقوط مصدق، تهران، علم، ۱۳۷۸. ● عبدالمجید مجیدیضی، از باغ قصر تا قصر آرزوها، تهران، کویر، ۱۳۸۱. ● مرتضی زربخت، خاطراتی از سازمان افسران حزب توده ایران، تهران، ققنوس، ۱۳۸۲. ● ماشاءالله ورقا، در سایه بیم و امید، تهران، بازتاب‌نگار، ۱۳۸۲. ● ماشاءالله ورقا، ناگفته‌هایی پیرامون فروری حکومت مصدق و نقش حزب توده ایران، تهران، بازتاب‌نگار، ۱۳۸۴. ● حزب توده ایران، اسناد و اعلامیه‌های حزب توده ایران، تهران، ۱۳۵۹. ● ت.ا. ابراهیموف، پیدایش حزب کمونیست ایران، ترجمه رحیم رئیس‌نیا، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا. ● بهروز طیرانی (به کوشش)، اسناد احزاب سیاسی ایران (حزب توده)، ۲ جلد، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۴. ● قاسم نورمحمدی، حزب توده ایران در مهاجرت، تهران، اختران، ۱۳۸۵. ● نورالدین کیانوری، گفتگو با تاریخ، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶. ● اصغر شیرازی، مدرنیته، شبهه و دموکراسی بر مبنای یک بررسی موردی درباره حزب توده ایران، تهران، اختران، ۱۳۸۶. ● ناصر زربخت، گذر از برزخ، تهران، آتیه، ۱۳۸۰. ● محمدعلی عمویی، دزد زمانه، تهران، آزنان، ۱۳۷۷. ● آقابگف، خاطرات آقابگف، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، پیام، ۱۳۵۷. ● بوریس باژانوف،

خاطرات بوریس باژانوف، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، گفتار، ۱۳۶۴. ● بزرگ علوی، خاطرات بزرگ علوی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا. ● یوسف افتخاری، خاطرات دوران سپری شده، تهران، فردوسی، ۱۳۷۰. ● نورالدین کیانوری، خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، دیدگاه، ۱۳۷۱. ● خلیل ملکی، خاطرات سیاسی خلیل ملکی، تهران، انتشارات، ۱۳۶۸. ● ایرج اسکندری، خاطرات ایرج اسکندری، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۳. ● انورخامه‌ای، خاطرات انورخامه‌ای، تهران، هفته، ۱۳۶۲. ● انورخامه‌ای، خاطرات سیاسی، تهران، علم و گفتار، ۱۳۷۲. ● انورخامه‌ای، چهار چهره، تهران، کتابسرا، ۱۳۶۸. ● صفر قهرمانیان، خاطرات صفرخان، تهران، چشمه، ۱۳۷۸. ● عزت‌الله باقری، از وانان تا وین، تهران، حنا، ۱۳۸۱. ● نصرت‌الله جهانشاه‌لو افشار، ما و بیگانگان، رشت، سمرقند، ۱۳۸۶. ● منیژه صدری، پیدایش فرقه دموکرات آذربایجان به روایت اسناد و خاطرات منتشر نشده، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۶. ● عباس محمودی، ایران دموکرات، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۲۴. ● ناصر میرداماد، سرافرازی و سرگردانی، ج ۲، تهران، مولف، ۱۳۷۳. ● یادنامه خلیل ملکی، تهران، انتشارات، ۱۳۷۰. ● ایرج ذوقی، ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران، پازنگ، ۱۳۶۷. ● ب. کیا، ارتش تاریکی، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۶. ● جواد منصوری، تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۱، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷. ● احسان نراقی، در خشت خام، تهران، جامعه ایرانیان، ۱۳۷۹. ● استاد فرامرزی و قضیه آذربایجان، تهران، مهستان، ۱۳۷۹. ● علیرضا کریمیان، جنبش دانشجویی در ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱. ● محمدرضا نظری، شناسنامه احزاب سیاسی ایران، قم، پارسایان، ۱۳۸۲. ● فخرالدین عظیمی، حاکمیت ملی و دشمنان آن، تهران، آفتاب، ۱۳۸۳. ● پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه محمد گل محمدی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷. ● جان دی. استمیل، درون انقلاب ایران، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران، رسا، ۱۳۷۷.



مظفر شادی

در این شماره از میان انبوه مناسبت‌های اردیبهشت ماه ۴ واقعه را برگزیده و مورد توجه قرار داده‌ایم.

## شهادت سیدمجید شریف واقفی



فارابی تهران افسر وظیفه بود از چنگ ساواک گریخت و با کمک احمد رضایی به بازسازی سازمان مجاهدین خلق پرداخت و در سال ۱۳۵۱ به مرکزیت سازمان راه یافت.

در پی قتل احمد رضایی، مسوول شاخه کارگری سازمان شد. شریف واقفی مسوول امنیتی سازمان نیز بود و نشریه‌ای با عنوان «نشریه امنیتی» منتشر کرد که تا آذر ۱۳۵۳ از منظم‌ترین نشریات سازمان بود. وی مسوولیت گروه الکترونیک سازمان را هم بر عهده داشت.

منبع:

سازمان مجاهدین خلق: پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴ - ۱۳۴۴)، ج ۲، به کوشش جمعی از پژوهشگران، چاپ اول، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش سیاسی، صص ۹ - ۳ - ۷۱ - ۷۰.

نقطه مختلف مدفون ساختند. مجید شریف واقفی فرزند حبیب‌الله در سال ۱۳۲۷ در تهران متولد شد و تمام مقاطع تحصیلی ابتدایی و دبیرستان و نیز دانشگاه را در اصفهان گذراند. وی از بنیان‌گذاران انجمن اسلامی دانشگاه صنعتی بود.

او سال ۱۳۴۵ در رشته برق وارد دانشگاه شد و در سال ۱۳۴۸ به عضویت سازمان مجاهدین خلق درآمد. در جریان ضربه اول ساواک به مجاهدین خلق، از شهرویر ۱۳۵۰ نام شریف واقفی هم در ردیف متهمان تحت تعقیب ساواک قرار گرفت و او که در آن زمان در اداره برق منطقه

سیدمجید شریف واقفی از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران که به دنبال انحراف ایدئولوژیک سازمان به سوی مارکسیسم حاضر نشده بود با این تغییر، همگام شود و کماکان بر نقش محوری اسلام به عنوان مکتب مبارزه با رژیم پهلوی و حامیان خارجی آن اصرار می‌ورزید. از سوی سردمداران مارکسیست شده این سازمان مشمول تصفیه شناخته شد و در روز ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴ توسط حسین سپاه‌کلاه، وحید افراخته و با همکاری محسن خاموشی و منیژه اشرف‌زاده کرمانی به ضرب گلوله به قتل رسید. ضاربان جسد او را پس از حمل به بیابان‌های مسگرآباد در اطراف تهران سوزانیده و قطعه‌قطعه کردند و در چند

## ترور سپهد قرنی



درجه سرلشکری گرفت. در سال ۱۳۳۶ گفته شد که ولی‌الله قرنی به دنبال کشف یک کودتای نظامی بر ضد سلطنت محمدرضا پهلوی دستگیر و پس از محاکمه به سه سال زندان محکوم شد. قرنی پس از پایان دوران محکومیت، کماکان تحت مراقبت ساواک بود و ارتباطاتش با برخی از علما و روحانیون مخالف حکومت (به دنبال قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲) او را در معرض نظارت‌های ساواک قرار داد و برای همیشه ممنوع‌الخروج شد.

با شکل‌گیری تحولات انقلابی مردم ایران، به مخالفت با رژیم پهلوی پرداخت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ریاست ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران منصوب شد. قرنی مدت کوتاهی بعد پیرامون کیفیت برخورد و مقابله با ضدانقلابیون و شورشیان با دولت موقت اختلاف پیدا کرد و در فروردین ۱۳۵۸ از سمت خود کناره‌گیری کرد و سرانجام در روز دوشنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۵۸ از سوی گروه موسوم به فرقان ترور شد و به شهادت رسید.

گفته می‌شد که: «قرنی در آخرین لحظات خود در بیمارستان گفته بود که امریکا مسوول مرگ من است.»

منبع:

اسفندیار بزرگمهر، کاروان عمر (سرگذشت خودنوشت)، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۲، صص ۴۲۲ - ۴۱۶.

ولی‌الله قرنی در سال ۱۳۹۲ متولد شد و پس از پایان تحصیلات مقدماتی به دبیرستان دارالفنون رفت و سپس در دانشکده افسری به تحصیل پرداخت و با تکمیل دوره ستاد از شهریور ۱۳۲۰ فرمانده یک رسته بود. پس از مدتی با درجه سرگردی فرمانده توپخانه عباس‌آباد شد و مدتی بعد معاون سررشته‌داری ارتش گردید و سپس ریاست ستاد لشکر ۲ را برعهده گرفت. قرنی در دوره نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق با درجه سرهنگی فرمانده تیپ مستقل رشت بود و یک سال بعد سرتیپ شد و به ریاست رکن دوم ستاد ارتش رسید و مدتی پس از آن



## تظاهرات معلمان تهران

در روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ که مقارن با واپسین روزهای عمر دولت مهندس جعفر شریف امامی بود، معلمان و فرهنگیان تهران در اعتراض به شرایط نامساعد کاری و کمی حقوق و دستمزد خود، دست از کار کشیده و اعتصاب کردند و در میدان بهارستان تظاهرات و راهپیمایی کردند. در حالی که دامنه تظاهرات روندی فزاینده پیدا می‌کرد، به دستور دولت، نیروهای انتظامی برای متفرق ساختن معترضین (معلمان و فرهنگیان) به خشونت متوسل شده و به روی آنان آتش گشودند که در نتیجه آن گروهی از معلمان و فرهنگیان، مجروح و مصدوم شدند و در آن میان دکتر ابوالحسن خاندلی از معلمان تهران هدف گلوله قرار گرفته و به قتل رسید که به دنبال آن دامنه تظاهرات و ناآرامی‌ها، برخلاف انتظار دولت و حکومت، باز هم گسترش پیدا کرد تا آنجا که در جریان تشییع جنازه دکتر خاندلی بیش از یکصد هزار تن از معلمان و دیگر مردم تهران شرکت کرده و بر ضد حکومت، آشکارا موضع گرفتند. بدین ترتیب این واقعه تبدیل به تظاهرات سیاسی ضد رژیم شد در همان حال، معلمان و فرهنگیان علاوه بر تکرار تقاضای افزایش حقوق و مزایا و دستمزد، مجازات قاتل یا قاتلان دکتر خاندلی و نیز کناره‌گیری دولت شریف امامی را خواستار شدند.

به دنبال افزایش بحران، دولت شریف امامی در روز ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۰ کناره‌گیری کرد و روز بعد دکتر علی‌امینی فرمان نخست‌وزیری گرفت.

منبع:

غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، جلد اول، چاپ اول، تهران، رسا، ۱۳۷۱، صص ۱۷۳ - ۱۷۰.



محمدعلی فروغی نخست‌وزیر وقت هم طی سخنانی پر تملق و چاپلوسانه به ستایش از رضاخان پرداخت و نهایتاً تیمور تاش وزیر دربار، تاج جدیدی را که به همین مناسبت ساخته شده بود، تقدیم رضاخان کرد و او تاج را بر سر نهاد و بدین ترتیب دوران ۱۶ ساله دیکتاتوری سپاه رضاخان آغاز شد.

منبع:

حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران ج چهارم، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۱، صص ۵۰ - ۲۲.

## تاجگذاری دیکتاتور

رضاخان میرپنج که در سوم اسفند ۱۲۹۹ کودتای تحت حمایت و هدایت انگلیسی‌ها قدرت گرفت، بتدریج پس از چند سال تلاش نهایتاً در ۴ آبان ۱۳۰۴ موجبات انقراض سلطنت قاجار و نیل خود به تخت سلطنت را فراهم آورد و ۶ ماه بعد در روز چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ رسماً تاجگذاری کرد.

در آستانه برگزاری مراسم تاجگذاری تمهیدات و تدابیر امنیتی - پلیسی بسیار شدیدی در بخش‌های مختلف کشور به مورد اجرا گذارده شد و پیرامون این واقعه تبلیغات گسترده‌ای به راه افتاد. در این مراسم نمایندگان از سفرای خارجی، کارکنان عالی‌رتبه قضایی، صاحبان منصبان ارشد، اعیان، نمایندگان ایالات و ولایات، وزراء، روسای عالی‌رتبه وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های دولتی، نمایندگان تجار و اصناف و نمایندگان مطبوعات و روزنامه‌ها دعوت شده بودند.

مراسم از ساعت ۳ بعدازظهر آغاز شد و در همان حال به تمام کسبه شهرها دستور اکید داده شد تا ۳ روز شهرها را چراغانی کرده و جشن و پایکوبی به راه اندازند و مامورانی از



به کوشش فرهاد قلی زاده

## بگو «قوام» نداری چو ریشه نهادی

زمانی دکتر افشار (مدیر مجله آینده و پدر آقای ایرج افشار) از قوام السلطنه رنجشی حاصل کرد. دکتر افشار بعد از آن که قوام السلطنه با روس‌ها قرارداد نفت شمال را امضاء کرد قصبه‌های را برای قوام السلطنه سرود که بخشی از آن، از قرار زیر است:

صبا اگر گذری افتدت سوی تهران

پیامی از من دلخسته بر، بدان وادی

به «سروکاخ» که مغرور شد به رعناهی

بگو «قوام» نداری چو ریشه نهادی

کنند ریشه به دل‌ها رجال بخت بلند

نه شاخ و برگ که ریزد به جنبش بادی

خواندنی‌ها، سال ۲۴، شماره ۸۶.

۱. خانه قوام السلطنه زمانی در خیابان کاخ [فلسطین

کنونی] بود و «سروکاخ» اشاره به اوست.

در این بخش به تناسب موضوع، چند طرح برگزیده شده که به شرح آن می‌پردازیم: طرح‌های شماره یک و دو، همگامی ابرقدرت‌های شرق و غرب را در غارت منابع خاورمیانه به نمایش می‌گذارد. طرح شماره ۳ ملت ایران را مغموم از اشغال کشور توسط قوای بیگانه و ناراضی از عدم تخلیه ایران پس از خاتمه جنگ توسط نیروهای شوروی نشان می‌دهد.

طرح شماره ۴ نیز مربوط به دوران نهضت ملی کردن نفت در ایران و قبل از کودتای ۲۸ مرداد بوده و نمایانگر آن است که با وجود همگامی ابرقدرت‌ها علیه ملت‌های مظلوم و سقوط بسیاری از رژیم‌ها در کشورهای مختلف، در کشور ما، به دلیل پشتیبانی مردم و روحانیت از دولت ملی، همچنان دکتر مصدق بر اریکه قدرت تکیه دارد.

## فقط دیوانگان...

ن. س. خروشچف مرد جالب و مرموز و یا به قول دختر استالین قلدر وزنده و زمامدار سابق شوروی (سابق) در یکی از سفرهای خود به خارج، در جواب سوال یکی از خبرنگاران و در مصاحبه با نمایندگان رسانه‌های خبری غرب، مبنی بر این

که «آیا در اتحاد جماهیر شوروی کسی هست که مخالف رژیم بوده باشد؟» اظهار داشته بود که این فقط دیوانگان هستند که ممکن است در شوروی مخالف رژیم بوده باشند. و به خاطر همین عقیده و باور بود که در شوروی، اغلب دانشمندان ناراضی و معترض را به دیوانه‌خانه می‌فرستاد! لطیفه‌های سیاسی، ص ۱۹۱



## گنجینه

### بیوه جیانگ

فرهاد رستمی

بیچاره بیوه جیانگ، همسر مائو تسه تونگ، رهبر فقید چین کمونیست چقدر افتخار می‌کرد به مائو بیخود نیست که می‌گن آتش از آتش گل می‌کنه، زن از شوهر، اما حالا مرگ شوهرش کم بود تازه می‌بایستی بازخواست هم می‌شد. بیوه جیانگ که دستش را تا مرفق در عسل زده بود و تا آستین توی حلق نزدیک به یک میلیارد مردم چین کرده بود حالا بایستی محاکمه هم می‌شد! بیوه جیانگ به کدام گناه محاکمه می‌شد؟ به جرم آنکه «انقلاب فرهنگی» تحت رهبری او صورت گرفته بود!

ای کاش دست خانم جیانگ با ساطور قطع شده بود انقلاب فرهنگی نمی‌کرد. دستی که نمک نداره همون بهتر که بشکنه نسقچی‌های حکومت جدید همچین که دیدید مائو به دیار باقی شتافت ضعیفه جیانگ را به پای میز محاکمه کشاندند. اونم چی به جرم انقلاب فرهنگی! کی فکرشو می‌کرد روزی بانو جیانگ، ملکه مائو، رهبر محبوب چین را محاکمه کنند؟ عملی که تا دیروز «انقلاب فرهنگی» محسوب می‌شد حالا تغییر کاربری داده به «فتنه شوم و ضد فرهنگی». اینه که می‌گن سیاست پدر و مادر نداره. اینه که می‌گن کلاتو سفت بچسب که باد نبره. اینه که می‌گن آسه برو آسه بیا. اینه که می‌گن شلتاق نکن پدرجان.

فی‌الجمله اعتماد مکن بر ثبات دهر

کاین کارخانه‌ایست که تغییر می‌کند القصه خانم جیانگ که تحت فشار بود همه گناهان را به گردن شوهر مرحومش انداخت غافل از آنکه مائو بیچاره که منکر روز جزا بود سر و کار خودش با نکیر و منکر افتاده بود. ضعیفه نگذاشت کفن شوهر بدبختش خشک بشه همه جیک و پیکشو ریخت رو دایره. درسته که بر طبق قوانین چین هر اعتراضی که تحت فشار باشد وجاهت قانونی ندارد ولی چه کشکی چه دوعی، بعد از یک عمر زندگی مشترک درست بود پشت سر شوهر مرحومش صفحه بگذاره؟ پس «عشق» چی می‌شه؟ ای روزگار، ای یالان دنیا یالان، مجو درستی عهد از جهان سست نهاد

که این عجوزه عروس هزار داماد است بیوه جیانگ که در دوقدمی طناب دار ایستاده بود اظهاراتی کرد که مو به تن مائو تسه تونگ در قبر سیخ شد، اما در عوض از مرگ جست و حبس ابد گرفت. بیوه جیانگ در دادگاه به عنوان آخرین دفاعیات اظهار داشت: من فقط سگ مائو بودم. اگر او دستور می‌داد که کسی را گاز بگیرم آن کار را می‌کردم. به گمان من اگر خانم جیانگ در اعتراضات صادق بود باید بر «وفاداری» نسبت به همسرش پافشاری می‌کرد نه آنکه برای خودشیرینی هر چه می‌دانست دو تا هم رویش بگذارد و به نسقچی‌ها راپرت دهد و همه گناهان را به گردن مائو سرایا تقصیر بیندازد.

## فرق کمونیسم با کاپیتالیسم!

این مضمون را «آرت بوخوالد» نویسنده معروف امریکایی در زمان حیات لئونید برژنف برای دبیرکل حزب کمونیست شوروی کوک کرده بود:

- یک خبرنگار امریکایی از برژنف پرسید:
- سرمایه‌داری به نظر شما یعنی چه؟
- یعنی استثمار انسان به وسیله انسان.
- خوب، کمونیسم یعنی چه؟
- درست برعکس اون!

## ماجرای پپ استالین

یکی از نویسندگان ناراضی شوروی می‌نویسد:

روزی ژوزف استالین به بریا رئیس پلیس مخفی خود تلفن کرد که من پپ خود را گم کرده‌ام! پس از نیم ساعت مجدداً تلفن کرد که: رفیق بریا! بیهوده وقت خودت را ضایع مکن، من پپ خود را پیدا کردم! بریا از استالین معذرت خواست و گفت: متأسفانه خیلی دیر خبر دادید چون ما چهار صد نفر را دستگیر کردیم و یکصدوهشتاد نفر آنها هم اقرار کردند که پپ شما را دزدیده‌اند و من اعدامشان کردم!

## وظیفه من

### ناسزاگویی و فحاشی است!

حبیب یغمایی مدیر مجله یغما در خاطرات خود درباره علی جواهرکلام فراماسون معروف و از کارگزاران مشهور رژیم پهلوی می‌نویسد: آقای علی جواهرکلام، ... چون چند زبان می‌دانست، در وزارت امور خارجه سمت مترجمی داشت و چون معلومات و اطلاعاتی وسیع و جامع داشت او را برای سخن پراکنی برخلاف (برضد) شوروی انتخاب کرده بودند. روزی به دفتر مجله آمد و از حال و کارش جويا شدم. جواب داد: کار من ناسزاگویی به روسیه بود و اجرتی کافی می‌دادند. اما امروز اطلاع دادند که چون مناسبات ایران و روسیه بهبود یافته و زبان بدگویی بسته می‌شود حقوق تو قطع می‌شود.

[جواهر کلام] بعد با خنده گفت: به اداره رادیو رفتم و به آنها گفتم: آقا وظیفه من ناسزاگویی و فحاشی است. حالا روس نباشد، انگلیس باشد، چین باشد. چرا حقوق مرا قطع می‌کنید؟ جواهر کلام از دوستان سیدضیاءالدین طباطبایی بود. روزی در شکایت به من گفت: آقا (سیدضیاء) توقع دارد که من هم چون دار و دسته قوام السلطنه چاقوکشی کنم. آخر چاقوی من قلم من است. چه توقع بی‌جایی دارد. مجله آینده، شهریور ۱۳۶۲، ص ۴۰۳.

## سایت (ایام ۲۹)

نویسندگان ایام ۲۹ (ویژه بهائیت)، پرونده‌های حروفچینی شده و PDF مطالب آن شماره را در این پایگاه قرار داده و به شهات وارده پاسخ می‌دهند: [www.ayam29.com](http://www.ayam29.com)